

پیام به مراسم بزرگداشت	دو مقاله:	از هر دری سخنی	در جبهه جهانی کمونیستی و کارگری	بربریت سرمایه داری در ویترنه‌هایش	نکاتی پیرامون پروسه های انباشت و محروم سازی و پی آمدهای آن‌ها در تاریخ نظام جهانی سرمایه
صفحه ۷	صفحه ۷	صفحه ۱۰	صفحه ۲۱	صفحه ۲۱	صفحه ۲۱

طبقه کارگر و دموکراسی

جنگی که برای تغییر سیاسی رژیم های خاورمیانه ای که تاحدی تضاد با امپریالیستهای غرب دارند مدتی است شروع شده است و تأثیرات این جنگ دارودسته های امپریالیستی با تحریم اقتصادی رژیم ارتجاعی و ضد کارگر اسلامی روز به روز بر زندگی کارگران و زحمتکشان ایران نمایان تر می شود. طبقه کارگر ایران با کسب تجربه دیگر کشورها، در رابطه با حمله کشورهای امپریالیستی اتحادیه اروپا با همکاری آمریکا جهت تغییر رژیم کشورهایی که از یک طرف در عین دیکتاتور و ارتجاعی بودن ولی مخالف سلطه تمام و کمال غرب بر شریان های اقتصادی کشورشان هستند و حاضر به تسلیم در برابر همه گونه خواسته های آنان نیستند و ظاهراً پرچم ضد امپریالیستی کشورشان

را بدست دارند و از طرف دیگر دارای سیستم های سیاسی عشیرتی موروثی، به شدت ضد دموکراتیک و به شدت دیکتاتور و سرکوبگر بوده و هرگونه صدای مخالف را در نطفه خفه می کنند، یا باید برای آینده نه چندان دور به جمع بندی درستی از این روند برسد تا بتواند با تاکتیک های درست اوضاع مبارزاتی را بدست گرفته و توده های وسیع زحمتکشان را برای برون رفت از این گرداب سرمایه رهبری کند و یا به شکست تن دردهد. و تمام تجارب موجود نشان می دهد که دشمنی حاکمان با طبقه ی کارگر و توده ها عمیق تر از آن است که به جمع بندی درستی از اوضاع بپردازد. این تجربه همراه است با تجربه ای که طبقه کارگر از اعتراضات توده ای سال ۸۸ بدست آورده است. این دو

بقیه در صفحه دوم

۸ مارس،

سمبل خیزش زنان برای رهایی را گرامی بداریم!

امسال ۸ مارس روز مبارزاتی زنان برای رهایی درشرایطی فرامی رسد که عفریت جنگ و مرگ و ویرانی، دربه دری و فقر و فلاکت بر دروازه های ورودی سراسری ایران و برآلونک هر خانواده ی کارگر و زحمت کش می کوبد و آینده ای پُر از اضطراب و نگرانی را به فرزندان آنها نشان می دهد.

اما زنان به مثابه نیمی از جمعیت جهان، نیمی که به خصوص درکسوت کارگر و زحمت کش شدیدترین سختیها و موارتها را از دست نظامهای استثماری، مردسالاری و مذهبی کشیده اند و درصورت بروز بقیه در صفحه پنجم

چهره ی کریه بربریت نمایان تر می شود!

در دورانهایی که حاکمیت مستبد و مطلق برده داری و فئودالی برقرار بود، قدرت طلبی پادشاهان و سلطانها و امیران ایجاب می نمود که امیرنشینهای اطراف قلمرو خودشان را با جنگ و یا با تهدید به تسلیم وادارنموده و از این طریق با گرفتن باج و خراج انباردرآمد خود را پُرکنند و سلطه شان را به دیگران تحمیل نمایند. این سلطه طلبی گاهی هم به جنگ بین قدرتهای بزرگ وقت رقیب منجر می شد که نمونه ی آن نوع جنگها هم کم نبودند: نظیر جنگ ایران و یونان، جنگ ایران و روم، جنگ مغولها با ایران، چین، هندوستان، اروپا و غیره، جنگهای اعراب با ایران و رومیان، جنگهای صلیبی و غیره. اما این جنگها درطول نزدیک به ۲ هزارسال روی داده اند

بقیه در صفحه ششم

از شکست انقلاب و انتخابات پارلمانی، بیاموزیم!

امابه ندرت می توان در ایران سراغ حنا آخوند کوره دهی را گرفت که در مزرعه کار کرده و خرج خود و خانواده اش را از زحمت و کار خود درآورد. هم چنین کمتر آیت الهی را می توان یافت که میلیونها و میلیاردها ثروت نداشته باشد. درکنار این جماعت به آلاف و علوف رسیده، بورژوازی و خرده بورژوازی تازه به دوران رسیده درچاپیدن ثروتهای جامعه و مکین ثمره ی کار و زحمت کارگران و زحمت کشان مان، خیز عجولانه ای برداشتند برای ثروت اندوزی! و میلیاردرها مثل قارچ از زمین بیرون آمده، بادیدگاههایی عقب مانده دستگاه استثمار و غارت گری را در سرتاسر ایران پهن کردند.

اگر حاکمان

بقیه در صفحه چهارم

انقلاب نیمه تمام و شکست خورده ی بهمن ۱۳۵۷ با غصب رهبری توسط بورژوازی مذهبی و خرده بورژوازی یدک کش آن وارد ۳۴ مین سال خود می شود. انقلابی که قرار بود «استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی» را با سرنگون ساختن رژیم مستبد سلطنتی به ارمغان آورد، خود از فردای پیروزی اش توسط آخوندها به مثابه نماینده گان بورژوازی تازه به قدرت رسیده به محاق کشیده شد و جای سلطنت مستبده ی سرمایه داران نیمه سکولار و وابسته به امپریالیسم را، سلطنت مستبده ی سرمایه داران مذهبی در قالب «ولایت فقیه»، گرفت. اگر برای فریب توده ها امام علی آنها کارگر از کار درآمد و با کار خود امرامعاش می کرد و حنا ادعاشد که «خدا هم کارگر است»،

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



طبقه کارگر و ... بقیه از صفحه اول

تجربه نحوه برخورد طبقه کارگر به مسئله دموکراسی و روشن کردن آن در شرایط کنونی را به یک مسئله ضروری تبدیل کرده است. طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش شدیداً نیازمند به استقرار دموکراسی اند، چون که جز سرکوب از جانب دورژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی هرگز حتا یک روز هم از مواهب دموکراسی در ایران برخوردار نبوده اند. اما دموکراسی مافوق طبقاتی وجود ندارد. این را تجربه تاریخی مبارزات طبقاتی در پراتیک های تاریخی و حتی روزمره به ثبوت رسانده است. طبقه کارگر امروزه برای رسیدن به دموکراسی طبقاتی خویش باید درک خود را از استراتژی و تاکتیک در رسیدن به آن نشان دهد. برای مثال در اعتراضات سال ۸۸، توده های مردم با استفاده از تضاد حاکمین و نیز شرایط پیش آمده با شعار رای من کجاست شروع کردند و قدم به قدم آنهم به علت رشد اوضاع مبارزاتی و دخالت محدود دانشجویان مترقی و روشنفکران، شعارهای آنان تا سطح «زندانی سیاسی آزاد باید گردد!» و «مرگ بر دیکتاتور!» ارتقاء یافتند که متأسفانه با عقب نشینی سران جنبش معروف به سبز به علت عدم حضور یک نیروی رادیکال و سازمانده پرولتاری در نیمه راه از حرکت باز ماند.

نیروهای مختلف سعی به جمع بندی از این حرکت کردند. نظرات گوناگونی از این جمع بندی ها بدست آمد که بعضی از آنها کاملاً پاسیویستی و انفعال طلبانه و بعضی از آنها توجیه وضع گروهائی بود که دست به جمع بندی زده بودند. مثلاً در شروع تظاهرات سازمان هایی از عدم حضور طبقه کارگر نتیجه گرفتند که «این جنبش متعلق به بورژوازی است به همین دلیل طبقه کارگر در آن شرکت نکرد» و یا «این وظیفه طبقه کارگر نیست که رهبری را از دست بورژوازی بدر آورد» و بعضی ها نیز ذوق زده از «جنبش برای جنبش» به این نتیجه رسیدند که «این جنبشی برای آزادی است و مهم نیست که رهبری آن چه می گوید». به هر صورت اینکه طبقه کارگر در اعتراضات سال ۸۸ شرکت فعال نداشت نه ناشی از یک نقطه قوت بلکه ناشی از ضعف های متعدد این طبقه بود که هنوز هم این ضعف ها رفع نشده است. آن ضعف ها کدامند؟ یکی از آنها عدم وجود یک تشکل سرتاسری و مستقل بود تا با پرچم روشن خود وارد صف اعتراضات بشود. دومین

ضعف عدم درک واحد پیشروان آن از نحوه شرکت طبقه کارگر در مبارزات طبقاتی در آن مقطع بود و بالاخره سومین نقطه ضعف که عمده گی هم داشت پراکندگی نظری تشکیلاتی این طبقه در آن مقطع بود. در نتیجه در شرایطی که طبقه کارگر نمی توانست در عمل استقلال خود را از بورژوازی حفظ کند، می بایستی صدها برابر بیشتر بجنگد تا بتواند در عین حفظ این استقلال با شعارها و طرح درخواست های روشن طبقاتی، خود را به سطح یک نیروی آلترناتیو توده ای بالا بکشد. لنین در مسئله انقلاب دموکراتیک این مسئله را به روشنی توضیح می دهد که طبقه کارگر بر سر رهبری جنبش دموکراتیک باید با بورژوازی بجنگد. این را بعضی از دوستان ما در جنبش کمونیستی به درستی درک نکرده و به همین دلیل به پاسیویسم دچار شدند. برای طبقه کارگر روشن بود که تحت درخواست ها و شعارهای کسانی امثال موسوی و کروبی اعتراضات سال ۸۸ به جایی نمی رسید. به ویژه که این آقایان حتی جرات دادن وعده های سرخرمنی که معمولاً بورژوازی در وقت انتخابات به طبقات زحمتکش و کارگر می دهد را هم نکردند و هیچ صحبتی از طبقه کارگر و درخواست هایش نبود.

آنها در نبود یک نیروی آگاه، در هم آوایی با نیروهای وابسته به امپریالیسم سعی کردند با تصاحب آن جنبش، مهر سبز (بخوان مهر اسلامی) بر آن بکوبند و رهبری آن را بدست بگیرند. روشن بود که طبقه کارگر نه تنها از آن دفاع نکرد، بلکه می بایستی شدیداً علیه رهبری آن جنبش وسیع اجتماعی مبارزه می کرد که متأسفانه بعلت نبود یک تشکل سرتاسری سیاسی برای طبقه کارگر این امکان پذیر نبود.

در عصری که دیگر با ورود نظام سرمایه داری به مرحله ی امپریالیسم حتی عصر دموکراسی بورژوائی دوران رقابت آزاد سرمایه داری بیش از یک قرن است که به پایان رسیده است، عصر بربریت سرمایه به ویژه در فزاد انحصارات فراملی و نئولیبرالیسم آغاز شده است. دموکراسی بورژوائی که این همه احزاب سوسیال دموکراسی اروپائی آن را تبلیغ می کنند سرابی است که به ناکجا آباد ختم می شود. عملکرد این نوع سوسیال دموکراسی را می توان در عراق، افغانستان، لیبی و ... به عیان مشاهده کرد که آنها نه تنها کمکی به دموکراسی در کشورهای دیکتاتوری نکردند، بلکه کمک به روی کارآوردن حکومت هائی کردند که حتی از حکومت های دیکتاتوری سابق عقب ماندتر

و ضد دموکرات تر بودند. امپریالیستها جنبش مردم علیه دیکتاتوری و ارتجاع را با دخالت های نظامی و غیر نظامی خود به کجراه کشاندند و بار دیگر نوع دیگری از بربریت و توحش را بر مردم حاکم کردند. با پایان گرفتن عصر دموکراسی بورژوائی رقابت آزاد و برآمد دوران بربریت و توحش سرمایه ما وارد دورانی شده ایم که فقط دموکراسی پرولتاریائی می تواند بشریت کنونی را از این ورطه جنگ و نابرابری و فقر و عقب ماندگی و استثمار و ستم افسارگسیخته برهاند. راه دیگری موجود نیست اما آیا این به این معنی است که پرولتاریا در مبارزه اش علیه ارتجاع و امپریالیسم دارای هیچ نیروی متحدی نیست و اگر هست چه طبقه و یا چه کسانی؟ روشن است ارتجاع حاکم در کشورهای تحت سلطه و دولت های امپریالیستی نه فقط بر علیه طبقه کارگر سیستم استعماری و استثمارگری همه جانبه ای را براه انداخته اند، بلکه بر اکثریت عظیم جامعه از زحمتکشان شهر و روستا تا قشرهای خرده بورژوازی میانه حال، ظلم و ستم و بی حقوق و فقر را حقه کرده اند. این فشار بیش از اندازه در جامعه مقاومتی توده ای را باعث شده است که در صورت تغییر اوضاع، فقط طبقه کارگر از آن سود نخواهد برد بلکه دیگر اقشار تحتانی از این تغییر نیز سود خواهند برد. به همین دلیل در آن سخت فعال هستند، مانند جنبش زنان، دانشجویی و ... آیا طبقه کارگر از این جنبش ها پشتیبانی می کند؟ جواب به این موضوع روشن می کند که ما جایگاه جنبش کارگری را در جامعه چگونه می بینیم. روشن است که جنبش کارگری از آن جنبش هایی حمایت می کند که سمت و سوی مترقی داشته باشند. اما همیشه در هر جنبش دموکراتیکی مبارزه شدیدی بین بورژوازی و پرولتاریا برای کسب هژمونی بر آن جریان دارد. آیا صرف وجود نظرات ارتجاعی در بخش هایی از آن و یا حقه کردن نظرات ارتجاعی آن هم با فشار رسانه های ملی و بین المللی نشان نمی دهد که خواست های جنبش چیست؟ در سال ۸۸ ناشی از تضاد بین حاکمین اسلامی (شکاف در بالا)، خشم و خروش توده ها فوران زده و به درون خیابان ها ریخته شد در واقع اعتراض به انتخابات بهانه ای برای اعتراض به سی سال سرکوب و خفقان بود. اما بخش هائی از هیئت حاکمه و اصلاح طلبان درون و بیرون حکومتی و حتی سلطنت طلبان سعی در بدست گرفتن رهبری آن را داشتند. رسانه های امپریالیستی هم ظاهراً از

دموکراسی برای اکثریت مردم تنها به دست طبقه کارگر در قدرت ممکن است!



تواند طبقه کارگر را از یک نیروی پراکنده به یک نیروی اجتماعی تاثیر گذار تبدیل کند در همین رابطه طبقه کارگر در جهت درک درست از دموکراسی باید همچنان علیه سوسیال دموکراسی که با بزرگ نمائی فروپاشی اردوگاه سوسیال امپریالیستی و با قلب معیارهای انسانی و برابری طلبی در عرصه های مختلف، علیه فریب های بورژوازی امپریالیستی و ارتجاعی و افکار سازی های بی پایه و غیر علمی بجنگد . فقط تبلیغ علیه جنگ امپریالیستی کافی نیست . برای اینکه جلوی جنگ امپریالیستی گرفته شود باید طبقه کارگر متشکل در عالی ترین سازمان سیاسی یعنی حزب کمونیست واحد بتواند به یک نیروی عظیم اجتماعی و با ایده ها و افکاری روشن تبدیل شود برای این کار باید به ترویج ایده های سوسیالیستی در بین توده های وسیع کارگر دست زد. روشن است که در این شرایط که رژیم دموکراسی و زندگی اجتماعی نه تنها طبقه کارگر بلکه وسیع ترین توده های زحمتکش در ایران را با خطر فقر و ناامنی و هزاران بلا پای دیگر اجتماعی به طور مستقیم روبه رو کرده است باید نیروهای سیاسی مدافع این طبقه به پراکندگی خود نقطه پایانی بگذارند. برای جنبش کارگری مسئله سوسیالیسم یک امر صرفا اقتصادی نیست سوسیالیسم بدون درکی عالی و علمی و آگاهانه از حرکت طبقه و ایده های آن برای ساختن جامعه ای عاری از ستم و استثمار در سطح وسیع توده ای، قابل دسترسی نیست. روشن است این طبقه باید بسیار متشکل تر از بورژوازی در مبارزه طبقاتی باشد تا بتواند این طبقه را با شکست روبه رو سازد. با نیروی پراکنده کنونی این امر به هیچ وجه میسر نیست . ما با اوضاع بسیار سیال و ناپایداری روبه رو هستیم قبل از آن که نیروهای مدافع طبقه کارگر در برابر عمل انجام شده قرار بگیرند باید خود ابتکار عمل را بدست گرفته و قبل از فروپاشی یک جامعه با جنگ امپریالیستی و یا تثبیت رژیم اسلامی، خود را برای مبارزه در رسیدن به آینده ای تابناک آماده کنند. برای طبقه کارگر دموکراسی واقعی نمی تواند بدون کسب قدرت سیاسی و سوسیالیسم بوجود بیاید. اما پایان دموکراسی بورژوازی به خودی خود نمی تواند آغازگر دموکراسی پرولتری باشد این دموکراسی بدون جنگی تمام عیار در همه عرصه های اجتماعی قابل حصول نیست. و آمادگی برای این جنگ عظیم طبقاتی با تمام خشونت های آن، بدون دور ریختن مزخرفات شعاری نظیر «جامعه مدنی»، «تلاقی تمدن»

مبارزه را تقویت می نماید

در اینجا روشن است که طبقه کارگر بدون حزبش، بدون حضور تشکیلات سیاسی و صنفی اش نه می تواند به دموکراسی دست یابد، نه قدرت سیاسی را کسب کند و نه اگر کسب کرد می تواند سرچشمه تغییرات بنیادی باشد . در اینجا است که استقلال طبقه کارگر نه تنها در سازماندهی تشکیلاتی آن باید خود را از دیگر طبقات متمایز کند بلکه با اتخاذ سیاست های استراتژیکی و تاکتیکی مستقل خود، جدائی منافع خود با دیگر طبقات و نقش تاریخی و در عین حال پیشرو بودن آنها را برای طبقات زحمتکش به اثبات برساند . این فقط یک کار تبلیغی نیست بلکه ترویجی هم هست.

اما طبقه کارگر نمی تواند سیاست های درستی اتخاذ کند و رهبری مبارزات اجتماعی طبقات تحتانی را بدست بگیرد اگر نتواند در مناسبات درونی خود چه از نظر سیاسی و چه تشکیلاتی، سانترالیسم دموکراتیک را به صورت دقیق به اجرا درآورد . تاریخ مبارزه طبقه کارگر نشان داده است که این مبارزه بدون مبارزه دائم نظری در درون طبقه کارگر و کمونیست های متحد و متشکل در حزبی واحد به منظور دست یابی به نظرات درست، به طور موفق آمیزی به جلو نرفته است. وجود و حضور نظرات مختلف در صحنه ی عملی که نیاز به وحدتی آهین در پیشبرد مبارزه هست و برعکس، مبارزه دائمی تشکلهای چپ با یک دیگر، باعث شده است که احزاب و نیروهای پرولتری رشد نکرده و نظرات خود را صیقل ندهند . نحوه مبارزه درونی و سازماندهی درست این مبارزه که اختلاف نظر را به موضوعی برای تغییر مثبت و دور ریختن نظرات و گرایشات بورژوائی، آنارشویستی و بی عملی تبدیل کند، به مسئله طبقه کارگر و برخوردش به مسئله دموکراسی برمی گردد . برخی از مسئله دموکراسی فراکسیونسم و پلورالیسم و کلا تقسیم هرچه بیشتر انسانها به گروههای مجزا را می فهمند و از جمله عملا به انشعاب و فرقه گرایی درون جنبش کارگری - کمونیستی دامن می زنند . در حالی که طبقه کارگر با طرح مسئله سانترالیسم دموکراتیک به مثابه درک مشخصی از بسیج نیروهایش در عرصه مبارزه ی طبقاتی و سازماندهی نظری و عملی، نحوه شکل گیری سیاست ها و جدائی خود را از طبقات دیگر اجتماعی نشان می دهد. حضور دائم اقلیت و اکثریت و حقوق برسمیت شناخته شده و در عین حال مبارزه متحد و سیستماتیک آنهاست که می

موضع دفاع از دموکراسی با همه امکانات خود از اینترنت گرفته تا رادیو و تلویزیون هایشان سعی در برجسته کردن «جنبش سبز» نمودند تا کلاهی برای خود از این نمذ بوزند.

اما اعتراضات سال ۸۸ نشان داد خشم و نفرت عظیم توده ای که امروزه به علت سی سال حکومت جنایت و سرکوب در مردم ما شکل گرفته دارای پتانسیل عظیمی است که طبقه کارگر بایستی قادر شود بدرستی آنرا هدایت کند . اما طبقه کارگر نتوانست با شرکت فعال در آن از این پتانسیل به نفع خود استفاده کند به چه دلیل ؟ جدا از عدم متشکل بودن طبقه کارگر در آن مقطع، نیروهای سیاسی که خود را مدافع این طبقه می دانند درک و مفهوم نادرستی از این شرکت داشتند . این مفهوم را لنین بروشنی توضیح داده است

لنین در مقاله «طبقه کارگر و مبارزه دموکراتیک» می نویسد : «...امتزاج فعالیت دموکراتیک طبقه کارگر با دموکراتیسم سایر طبقات و دستجات، نیروی جنبش دموکراتیک را ضعیف می کند، مبارزه سیاسی را ضعیف می کند، قطعیت و ثبات آن را کمتر می کند و برای صلح و مصالحه مستعدتر می سازد. به عکس، متمایز ساختن طبقه کارگر به مثابه یک مبارز پیشقدم در راه تأسیسات دموکراتیک، جنبش دموکراتیک را تقویت می نماید، یعنی مبارزه در راه آزادی سیاسی را تقویت می نماید، زیرا طبقه کارگر تمام عناصر دیگر دموکراتیک و از لحاظ سیاسی مخالف حکومت مطلقه را ترغیب خواهد کرد، لیبرال ها را به سوی رادیکال های سیاسی سوق خواهد داد، و رادیکال ها را به قطع علاقه قطعی با تمام رژیم سیاسی و اجتماعی جامعه معاصر سوق خواهد داد...»

... جمع کردن مسایل اقتصادی و سیاسی، یا فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک، در یک واحد کل و در یک مبارزه واحد طبقاتی پرولتاریا، باعث ضعف جنبش دموکراتیک یا مبارزه سیاسی نمی شود، بلکه باعث تقویت آن می گردد، بدین معنی که آن را به منافع واقعی توده های مردم نزدیک می کند، مسایل سیاسی را از «تنگنای اطاق روشنفکران» به خیابان و محیط کارگران و طبقات زحمتکش می کشاند، به جای ایده های مجرد درباره ستمگری سیاسی، نمودارهای واقعی این ستمگری را، که بیش از همه پرولتاریا از آن رنج می کشد و زمینه تمام تبلیغات سوسیال دموکراسی است، قرار می دهد و بدین طریق این



«ها»، «حقوق بشر امپریالیستی»، «گذار مسالمت آمیز» و «انتخابات تحت نظارت بین المللی» و..... جایگزینی آن با «علیه استثمار انسان از انسان»، «دست امپریالیست های از سر کشورها کوتاه»، «علیه جنگ و علیه ارتجاع»، «حق اعتصاب و تشکل»، «قدرت به دست توده ها» و..... ممکن نیست.

دموکراسی مقوله ای است که طبقه کارگر از هر طبقه اجتماعی دیگری بیشتر از آن سود می برد، دموکراسی که با پیشوند و پسوندهائی مانند «دموکراسی اسلامی»، «دموکراسی غربی» و..... بزرگ نکرده باشند، باید بدون قید و شرط حقوق طبقه کارگر و توده های زحمت کش را به رسمیت بشناسد. اما طبقه کارگر برای توضیح دموکراسی نمی تواند علیه متقلبین و شیادان سیاسی که از دموکراسی، تامین منافع و سودهای میلیاردری خود را می فهمند مبارزه ای پیگیر را جلو نبرد، این دموکراسی یک دموکراسی بین المللی علیه سرمایه داری علیه استثمار، علیه ستم و زور گوئی، علیه ارتجاع فکری، علیه باندهای تبهکار بین المللی، علیه شرکت های فراملی، علیه دولت های بورژوازی و خلاصه علیه جهان کهنه سرمایه است.

غ.ع. - بهمن ۱۳۹۰



از شکست انقلاب و ... بقیه از صفحه اول

برای فریب توده ها قبل و بعد از اوایل انقلاب صحبت از تبدیل زندان اوین و شکنجه گاههای دیگر به مکانهای آموزشی و مجانی شدن برق و آب و امثالهم می کردند و خود را مستضعف خواه معرفی می نمودند، پس از سرنگونی رژیم شاه نه تنها بر تعداد زندانها افزودند، بلکه در هر زندانی هم دو تا سه برابر گنجایش آن انسانها را اسیر کردند. شکنجه ها، تیربارانها و اعدام مبارزان ضد رژیم و خلاف کاران معمولی به حدی عادی شد که حتا به اعتراف خودشان، بی گناهان هم شکنجه، زندانی و اعدام شدند و بعدا خلخالیهای رژیم گفتند «اگر اشتباها اعدام شده باشند این اعدامها شهید حساب شده و به بهشت می روند» و بی حیائی آخوندی را تا بدان جا رساندند که به جای خدای شان هم قضاوت کردند و رای به بهشتی یا جهنمی بودن انسانها دادند تا اتوریته قلابی و حیوانی خود را مستقر سازند!!

این برخوردها نشان داد که جمهوری اسلامی نه در راه خدا و اسلام مورد ادعای شان، بلکه خدا و اسلام و این جمهوری را در خدمت حریص ترین و بی وجدان ترین انسانهای سرمایه دارشید و زالو صفت لازم دارند و در عین حال خون خوارانی هستند بسان گرگان وحشی گرسنه!

سخن گفتن از مجموعه ظلمهائی که بر مردم و به ویژه زنان روا داشته اند، موی بریدن هرانسان باوجدانی را سیخ می کند که تجاوز به دختران اسیر اعدامی قبل از اعدام و سنگسار دو نمونه از این وحشی گریها هستند.

در مورد انتخاب کردن نیز نظام انتخابات پارلمانی در ایران مضحکه ای به تمام معنا است. این امر هم از آن جا شروع شد که مجلس خبره گان جای مجلس موسسان گذاشته شد تا آن چه که حاکمان می خواهند به تصویب برسد. در انتخاب نام جمهوری، تنها یک پیشنهاد باقی ماند که خمینی سردسته ی مستبدان جدید مطرح ساخته بود: «جمهوری اسلامی ایران، نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم!» و حتا نام جمهوری اسلامی دموکراتیک هم تحمل نشد. نظارت استصوابی شورای نگهبان بی رحمانه هر کسی را که برای نامزدی مجلس اسم خود را نوشته بود، کنار زد و نماینده گان دل خواه حاکمان باقی ماندند و حتا نظام حاضر نشد در این حیلہ گری انتخابات پارلمانی به ظاهر هم شده بازی را همانند انتخابات در کشورهای غربی پیش ببرد و به ضرب پول و تطمیع و تبلیغ، نماینده گان خود را به مجلس بفرستد. حاکمان پول رابرای خود لازم داشتند تا برای خرج در بازیهای انتخاباتی!! این در منطق آخوندی باصرفه تربود!

اما با گذشت زمان و باتشدید حرص دسته بندیهای درون حاکمیت که هر کدام سهم بیشتری را از خوان بیغمائی به بزرگی ایران می خواستند، و بهم خوردن اتحاد نسبی اولیه پس از پیروزی انقلاب، انتخابات رژیم هم دچار بحران شد و کار به جایی رسید که خودیهای دیروزی به هم دیگر تاختند و امروز از مجلس شان گرفته تا مطبوعات و در رادیو تلویزیون و دادگاهها و غیره به جویدن یک دیگر مشغول شده اند. بزرگ ترین اعتراضات خیابانی مردم ایران علیه انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری در تابستان سال ۱۳۸۸ را شاهد بودیم و انتظاری رود که مردم این بار، برعکس بار گذشته که در توهم انتخاب فرد دیگری رای دادند، از شرکت در انتخابات بپرهیزند و

نشان دهند که از این نظام بیزارند. طبعاً گرم کردن بیش از پیش تنور جنگ و تجاوز امپریالیستی - صهیونیستی را رژیم به سود خود می داند و این بار به بهانه ی بروز جنگ و ضرورت مقابله با آن خواهکشید تا تعداد هر چه بیشتری از رای دهنده گان را به پای صندوقهای رای بکشد تا بار دوم و با گذشتن از روی لاشه ی میلیونها ایرانی قربانی جنگی ناعادلانه، حاکمیت خود را به مدت دو تاسه دهه ی دیگر تضمین کند. بنابراین تحریم فعال این انتخابات نشانی خواهد بود از شروع وحدتی سراسری در روبیدن جمهوری اسلامی و برقراری دموکراسی شورائی و از میان برداشتن نظام سرمایه داری.

کم نیستند نیروهای سیاسی و از جمله برخی از نیروهای چپ که در این شرایط حساس بار دیگر شعار «همه باهم» را پیش می کشند. تاریخ انقلاب در کشورمان نشان داد که «همه با هم» گرچه می تواند در برچیدن نظامی موثر افتد - نظیر آن چه که در انقلاب بهمن ۵۷ روی داد - اما این کافی برای بعد از انقلاب نیست. کما این که با رفتن «دیو» سلطنتی، نه فرشته که «دیو» وحشی تر ولایت فقیه وارد شد که قانونی سرش نشده و «حکم حکومتی» را که استبداد مطلق است به عمل در آورد.

این امر بار دیگر نشان داد که تا زمانی که کارگران و زحمت کشان - این تولید کننده گان نعمات مادی و معنوی جامعه ی ما - متحد نشده و زیر پرچم واحد انقلابی طبقه ی کارگر پیشرو - حزب واحد کمونیست ایران - مبارزه نکنند، تمامی جان فشانیهای آنان به سود طبقات استثمارگری خواهد شد که از پشتیبانی بین المللی نیز برخوردارند.

تاریخ انقلاب بهمن نشان داد که نباید نسبت به ادعای افراد و نیروهائی که، در حفظ مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و استثمار انسان از انسان فعالیت می کنند، در مورد استقرار دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی باور داشت. چون که نفس استثمارگری و مالکیت خصوصی مانع از آزاد بودن انسانها می شود و پدیده ی زورگوئی را برای تحقق این امکانات الزامی وارد کارزار می کند.

کسانی که با روشن بینی و با جدیت در تغییر شرایط غیر انسانی کنونی حاکم بر کشورمان مشغول فعالیت هستند، اگر این چند درس اساسی انقلاب ۵۷ و ۳۳ سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی را خوب یاد گرفته باشند، باید امیدوار بود که از این آگاهی ثمرات جانانه ای به بار خواهند داشت. در غیر این

تحریم فعال انتخابات رژیم، ضرورت روز است!



را دارند، و بدون نادیده گرفتن خواسته های به حق خود، در ۸ مارس باید فریاد رسای خود را علیه جنگ، علیه تجاوز خارجی، علیه تحریمهای اقتصادی، بلند کنند و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ضد زن و کسب حق تعیین سرنوشت خویش مبارزه را ادامه دهند.

زنان کمونیست در این مبارزات پرافتخار باید نقش بیشتری به عهده گرفته و از جمله در شکستن مانع خود خواهانه و سکتاریستی در صفوف جنبش کمونیستی قد علم کنند و نشان دهند که در راه به پیروزی رساندن انقلاب رهائی بخش کارگری، سکتاریسم و خودمرکز بینی تشکلهای چپ نه به کارگران و زحمت کشان، که به نیروهای ارتجاعی خدمت می کند و نمونه ی درخشانی را در تاریخ جنبش کمونیستی ایران و جهان ثبت نمایند.

- گرمی باد ۸ مارس، روز جهانی هم بسته گی مبارزاتی بر ای آزادی زنان!
- نظام سرمایه داری و دخالت دین در دولت دو دشمن غدار زنان اند!
- نه به جنگ، نه به تحریم، نه به تروریسم، نه به دخالت در امور ملتها و زنان!
- آزادی زنان دربند و کلیه ی زندانیان سیاسی را فریاد زنیم!
- شرکت زنان در مبارزات انقلابی هم راه با کارگران تنها راه رهائی است!

حزب رنجبران ایران -
۳۰ بهمن ۱۳۹۰



**به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید و نظرات
خود را در آنها
منعکس کنید!**

که سرسختانه هنوز پایرجای بودند، مبارزه ی خود را ادامه دهند.

امروز برای اکثریت مردم جهان و به ویژه انقلابیان کمونیست قابل تحمل نیست که زنان به مثابه انسانی با حقوق درجه ی دوم در جوامع به حساب آیند! قابل قبول نیست که به استثماری مضاعف در میدانهای کار و زحمت و در خانه محکوم باشند! قابل قبول نیست که به نام مذهب از ابتدائی ترین حقوق اجتماعی نظیر آزادی پوشش، آزادی در همسریابی و آزادی و برابری با مردان در اجتماع محروم شده و همانند جزامیها در اتوبوس، در مدرسه، در دانش گاه، در ادارات، در بیمارستانها، در سینما و تئاترها و غیره از همسران، برادران و دوستان مرد خود جدا شده و فقط در خانه در کنار مردان حضور بیابند! قابل قبول نیست که در عرصه ی رهبری و اداره ی کشور زنان یا حضور نداشته و یا حضوری سمبولیک داشته باشند! قابل قبول نیست که در میدانهای ورزشی چنان لباسهای تحمیلی برتن داشته باشند که آنها را از حرکت باز دارد و با زجر دهی به آنان، آرامش خود خواهانه ی روحی درمشتی آخوند افعی صفت حاکم پدید آید! قابل قبول نیست که حق حضانت بچه ها از زنان سلب شود؛ چند همسر گرفتن شوهر به او تحمیل شود؛ در برخورداری از ارث نیمه برادرانش به حساب آید؛ در حضور در دادگاهها نیز نیمه مردان شمرده شود! و غیره.

علیه این آشغالهای پرتعفن باقی مانده از قرون تاریکی ها باید به مبارزه برخاست. دیگر حق محروم کردن دختران از تحصیل در رشته ی مورد علاقه شان در دانش گاهها به بهانه ی جا باز کردن برای پسران نباید باقی بماند. دیگر حق پرداخت مزد ناچیز به زنان در مقایسه با کارمسای با مردان باید به دور ریخته شود. دیگر نباید حق کار کردن از زنان سلب شده و آنها هرچه بیشتر به کتخ خانه ها و تحمیل مردسالاری محکوم گردند.

ملاحظه می شود که دنبائی از خواسته های پای مال شده ی زنان در سرتاسر جهان وجود دارد که به دست آوردن آنها مبارزه ای جدی را در اردوی کار و زحمت طلب می کند. اما در این میان و امسال باتوجه به وضعیت بحرانی خاورمیانه و خطر بروز جنگ با ایران، زنان مبارز ایران بدون هیچ گونه توهمی نسبت به حاکمان و بورژوازی دراپوزیسیون و فمینیستهای «اصلاح طلب» اسلامی که قصد آشتی دادن زنان با نظام مذهبی ارتجاعی حاکم

صورت چرخ مملکت مان برپایه ی سابق و حتا بدتر از آن خواهد چرخید و ثمرات ۳۳ سال مبارزات و جانبازیها و فداکاریهای مردم ما در نبرد با اهریمنان حاکم بر باد خواهد رفت. و چنین مباد!

فراموش نکنیم که وقتی تاریخ جامعه ای به تند پیچ تغییر نزدیک می شود، فرصت طلبان شعار «بگذار از دست رژیم فعلی خلاص شویم» را پخش کرده و انسانهای نا آگاه و یا بی طاقت شده از دست مرارتیهای رژیم به این دیدگاه لیبیک می گویند و به آینده و این که چه حکومتی سرکار خواهد آمد، بی اعتنا می مانند. از هم اکنون باید علیه این توهم پراکنی به پا خیزیم.

ک. ابراهیم - ۱۸ بهمن ۱۳۹۰



۸ مارس ... بقیه از صفحه اول

جنگ از قربانیان اصلی آن می شوند، در کوران هزاران سال نبرد بی امان چنان پرتحمل شده و استوار ایستاده اند که این بار نیز با جنگ افروزان متجاوز و رجاله های بی رحم و زالو صفت حاکم داخلی خواهند جنگید و با هدیه ی خون گرم شان راه آزادی و رهائی مردم ایران و جهان را از دست جباران زمان، در کنار هم سرنوشتان کارگر و زحمت کش دیگر خود هموار خواهند ساخت.

۸ مارس روز جشن و سرور و رقص و پای کوبی نیست؛ روز مبارزه برای رهائی است. روزی است که در سراسر جهان نه تنها زنان، بلکه کلیه ی استثمار شونده گان و ستم دیده گان با مشت های گره کرده شان نظامهای سرکوب گر را افشانده و در جاهائی هم که تفنگ به دست مبارزه می کنند، بر دشمنان آزادی و رهائی خواهند تاخت و بار دیگر نشان خواهند داد که مبارزه ی آنان تا پیروزی نهائی ادامه داشته و در عصر فروپاشی نظامهای استثماری ضد زن جای بی حالی و زانوی غم به بغل گرفتن نیست. تاریخ مبارزات انقلابی در جهان نشان داده است که هر کجا که زنان در خط اول مبارزه برای رهائی قرار داشته اند، انقلاب در این کشورها در در هم شکستن حاکمیت ارتجاعی موجود باموفقیت هم راه شده و هم زنان توانسته اند بخشی از حقوق حقه ی پامال شده ی خود را به دست آورده و علیه آداب و سنن کهنه و فرسوده و بی اعتبار باقی مانده

تغییر جهان بدون شرکت فعال زنان مکن نیست!



چهره کریمه بربریت... بقیه از صفحه اول

و تعداد انسانی که قربانی این جنگهای ناعادلانه و جهان گشایانه بوده اند در مقایسه با جنگهایی که در ۲۰۰ - ۳۰۰ سال اخیر در اثر رقابت نظامهای سرمایه داری برای اعمال سلطه بر دیگران و به خصوص نسبت به کشورهای عقب مانده و غارت منابع آنها به وقوع پیوسته اند، ناچیزند.

در سه قرن اخیر، بورژوازی حاکم در کشورهای پیش رفته سرمایه داری بخش بزرگی از درآمد ناشی از استثمار نیروی کار و غارت ملل دیگر را صرف ایجاد ارتشهای کشوری و حتا فراتر از آن ارتش جهانی (نظیر ناتو) نموده و این ارتشها به ویژه در کشورهای جهان عقب نگهداشته شده، لحظه ای دست از تجاوز و اشغال و ویرانی برنداشته اند. در دو جنگ جهانی اول و دوم نیز صدها میلیون نفر از مردم کشته و یا معلول شدند و بدین ترتیب روی آدم کشی مستبدان کهن توسط دیکتاتورهای جدید سفید شد!

قرن بیست و یکم در دهه ی اول اش از یک سو نشان داد که امپریالیستهای فرتوت و در اس آنها امپریالیسم آمریکا و هم دست صهیونیست اش در اسرائیل با عربده های ضدبشری و فلچماق گونه شان، لحظه ای از زورگوئی باز نایستاده اند و از سوی دیگر پیوسته خون مردمان بی گناه را ریخته اند تا موقعیت خود را در جهان تثبیت کنند.

اگر در گذشته های دور تجاوزات حالتی رو راست تر داشت و بهانه ی برخی از قلدان آن زمان در جهان گشائی اخطار صاف و ساده بود: یا تسلیم یا نبرد! امروز همان اهداف در لافاه ی حیلہ گریهای جدید نظیر «حقوق بشر»، «دموکراسی»، «مبارزه با ترور»، «سلاحهای کشتار جمعی»، «ممانعت از ساختن بمب اتمی» و غیره صورت می گیرد. این مدعیان خود بزرگ ترین متجاوزان به حقوق بشر، دموکراسی، حقوق ملل در تعیین سرنوشت خویش؛ بزرگ ترین تروریستها و تروریست پرورها و دارنده گان و سازنده گان دائمی خطرناک ترین سلاحهای کشتار جمعی بوده و نشان می دهند که به مراتب سالوس تر از مستبدان کهن رفتار کرده و لذا مجرم تر از آنان می باشند. چراکه در زمانی دست به این عملیات وقیح می زنند که سطح آگاهی مردم بالا رفته و به کمک تکنیکهای اطلاعاتی جدید مردم جهان روزانه در جریان اموری که در جهان صورت می گیرد قرار گرفته و در نتیجه این قلدان کوردل کنونی از نظر تاریخی آگاهانه

تمام امکانات توهم پراکنی را به کار می گیرند و دروغ و ریا را بسط و گسترش می دهند تا بتوانند با اغفال مردم خودی و غیر خودی، حملات خود را به کشورهای دیگر توجیه نموده و به اهداف پلید پایمال کردن حقوق ملل دیگر برسند.

در این میان صهیونیستهای فاشیست اسرائیل از همه تشنه تر و بی طاقت تر از جمله در اصرارشان بر ضرورت حمله به ایران هستند و چنان تبلیغاتی را به کمک رسانه های کورپوراتیو جهانی شان به راه انداخته اند که گوئی ارتش جمهوری اسلامی ایران در حمله به اسرائیل به حومه ی تل آویو رسیده و راهی جز به کارگرفتن بمبهای اتمی شان برای جلوگیری از پیشروی این ارتش باقی نمانده است!!

این روزها، در محور تل آویو- واشنگتون بازار رفت و آمد ژنرالها و بحث و گفت و گوی شان در مورد ادامه فشار اقتصادی و سیاسی و در عین حال چه گونه گی پیشبرد جنگ در صورت ضرور، شدیداً داغ است.

در ۴۸ مین کنفرانس امنیتی مونیخ (۳ تا ۵ فوریه ۲۰۱۲) تنور خطر حمله نظامی به ایران داغ بود و برخی از امپریالیستهای اروپائی باتوجه به خطری که این جنگ می تواند در رابطه با منافعشان با گسترش اش در خاورمیانه داشته باشد، تلاش کردند تا قتیله شروع جنگ را پائین کشیده و تداوم تحریمهای اقتصادی و منزوی کردن سیاسی بیشتر را تجویز نمایند. ولفگانگ ایشینگر آلمانی مدیر این کنفرانس روز جمعه ۳ فوریه به رادیو آلمان گفت: «حمله نظامی به ایران شکست سیاست در دیپلماسی خواهد بود.» سفر خانم آنجلا مرکل صدراعظم آلمان به چین نیز در همین راستا و جهت هم سو نمودن دولت چین با نظرات اتحادیه اروپا در رابطه با تحریمهای شدیدتر علیه ایران بود و سرکوزی رئیس جمهور فرانسه نیز بر تشدید تحریمها اصرار ورزید.

هم اینک آثار این تحریمها در نایاب شدن برخی از داروها موثر افتاده و سناریوی سیاه تحریمهای عراق در ابعادی وسیع تر در ایران تکرار می شود و عواقب آن در درجه ی اول متوجه خانواده های کارگران و زحمت کشان می گردد که از فقدان دارو و گران شدن مواد غذایی به شدت رنج می برند.

باتوجه به مخالفتهای روسیه و چین با حمله نظامی و تحریمهای اقتصادی، تدریجا از طرف محافل امپریالیستی برداشتی رو می شود که بروز جنگ می تواند محدود به ایران نماند و بوی مضمنزکننده ی جنگ

جهانی را پیش می کشند تا شاید بتوانند روسها را از صحنه ی رقابت با غربی ها دور کرده و کار را با رژیم جمهوری اسلامی یک سره بکنند. به خصوص که در رابطه با سوریه و رای وتوی روسیه و چین در برابر قطعنامه ی تحریم و محکوم کردن رژیم آن در شورای امنیت پیش روی نقشه ی امپریالیستها در تسلط کامل به خاورمیانه را با مشکل رو به رو ساخته است.

در مقابل شیپورهای آماده باشی که از واشنگتون، تل آویو در برپائی جنگ با ایران زده می شود، خامنه ای در نماز جمعه ۱۴ بهمن ماه در برابر این تهدیدها گفت: «ما هم تهدیدهای داریم که به وقت خودش اعمال خواهد شد».

قدر مسلم، رژیم جمهوری اسلامی بدون پشتوانه و دل گرمی از جانب روسیه و چین و با توجه به این که در انظار مردم ایران منفور بوده و همانند دوره ی جنگ ایران و عراق و به ویژه در سالهای اول آن جنگ از حمایت مردمی برخوردار نیست، به جای این که فراخوانی به مردم جهان علیه بروز چنین جنگی داده و نشان دهد که رژیم ایران مایل به چنین جنگی نیست، ولی به حکم اجبار تا آن جا که در توان داشته باشد با مداخله و تجاوز خارجیان خواهد جنگید، شیپور جنگ را از سرگشادش زده، بروز جنگ را «نعمتی الهی» شمرده و همانند جنگ طلبان غربی روش مقابله به مثل را در پیش گرفته و آن چه که در این میان برای هر دو طرف مطرح نیست حق حیات میلیونها ایرانی است که در صورت بروز جنگ، قربانی روحیات جنگ طلبانه و منم مشتی جانی جهانی و ایرانی در قدرت خواهند شد.

چنین جنگی هیچ گونه نفعی برای مردم ایران و مردم کشورهای امپریالیستی و اسرائیلی و حتا عربی ندارد. آنها باید متحد و یک صدا علیه بروز این گونه جنگهای تجاوزگرانه به پاخیزند و جنگ طلبان را رسوا سازند. آنها باید در صورت بروز جنگ با تمام قوا در پیشبرد آن کارشکنی نمایند و برای سرنگون ساختن رژیمهای کشور خودی اقدام کنند. مردم این کشورها و به خصوص کارگران و زحمت کشان هیچ نفعی در این جنگها نداشته و جزو قربانیان دست اول این جنگهای ناعادلانه می باشند.

وقت آن رسیده است که در شرایطی که بحران همه جانبه ای نظام فاسد جهانی سرمایه را به شدت فرا گرفته است، توده های وسیع مردم متحداً به پاخیزند و جمهوریهای شورائی خود را برپا نمایند. در عین حال باید

انتخاب سوسیالیسم یا بربریت، در برابر کلیه ملل نمایان ترمی شود!

دو مقاله :

اقتصاد آمریکا "مرده"

است: بهبود اقتصادی

توهمی بیش نیست

دکتر پال کرایگ رابرتس

روزجمعه ۲۷ ژانویه، اداره بررسی اقتصادی آمریکا اعلام کرد که براساس برآورد سه ماه آخر سال ۲۰۱۱، نرخ رشد اقتصادی سالانه ۰.۸٪ با محاسبه تورم، بوده است.

خبر خوبی است، اما درست است؟ خیر، اشتباه است. اگر شما واقعاً می خواهید در مورد آنچه که اتفاق می افتد، بدانید باید به تارنمای جان ویلیامز

www.shadowstats.com رجوع کنید. چیزی را که رسانه های تحریف کننده به ما نگفتند این است که تقریباً تمام رشد ناخالص تولیدات داخلی به علت «ساخت صورت موجودی غیرارادی» است، یعنی کالای تولید شده بیشتر از کالای فروخته شده بوده است. کالای فروخته نشده ی خالص، نرخ رشد واقعی سالانه هشت دهم یک درصد (۰.۰۸٪ - مترجم) بود.

و حتی این رشد نرخ کوچک هم اغراق آمیز است. به دلیل این که با اندازه گیری تورم که کمتر محاسبه شده، این نرخ رشد تقلیل پیدا کرده است. در اندازه گیری تورم توسط دولت آمریکا، دیگر استاندارد هزینه زندگی ثابت به حساب آورده نمی شود. در عوض، اندازه گیری تورم توسط دولت متکی است به جای گزینی کالاهای ارزان تر به آنهایی که قیمتشان افزایش می یابد. به عبارت دیگر، دولت با اندازه گیری کاهش استاندارد زندگی، اندازه گیری تورم را پائین نگه می دارد. این وضع به حاکمان ما اجازه می دهد که تطبیق هزینه زندگی را که می بایست به حساب دریافت کنندگان تأمین اجتماعی واریز گردد، منحرف ساخته و به جنگهای تجاوزکارانه، دولت پلیسی و نجات بانکداران بزرگ می پردازد.

هنگامیکه روش شناسی ای که استاندارد هزینه زندگی ثابت را اندازه می گیرد، برای رکود اعتباری تولید ناخالص داخلی استفاده شود، نتیجه اش کاهش اقتصاد ایالات متحده آمریکا می باشد. روشن می گردد که اقتصاد ایالات متحده آمریکا هیچ بازیابی نداشته و در حال حاضر در این چهار سال،

امپریالیستی - صهیونیستی و همپاله گیهای مفلوک آنان مثنی امیر فاسد کشورهای عربی از یک سو و رژیم مستبد و مذهبی حاکم بر ایران از سوی دیگر بلندشده و راه رهایی مردم را از جهنم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حکم بر ایران و بربریت تمیلی امپریالیستها و صهیونیستهای خون خوار نشان خواهند داد. «علاج واقعه قبل از وقوع کردن» و یا ایجاد حداکثر ممکن آماده گی برای چنین مقابله ای، چنین است روش انسانهای جدی و مبارز!

ک.ابراهیم - ۱۷ بهمن ۱۳۹۰



پیام

به مراسم بزرگداشت

با سلام و تشکر از اطلاعیه تان درمورد برگزاری مراسم بزرگداشت شیخ عزالدین حسینی درپاریس شیخ عزالدین جزو نادر رهبران مذهبی بود که به دور از افراط گرایی و تعصب خشکه مقدسی و با دفاع از حقوق پایمال شده ی خلق کرد و احترام به برادری ملیتهای ساکن ایران مناسبات حسنه ای با نیروهای سیاسی غیرکرد و مشخصاً کمونیستها داشت و ازمناسبات سوسیالیستی دفاع می کرد. وی نمونه ای برجسته در دفاع از آزادی و برابری انسانها درمیان روحانیان بود.

یادش گرامی باد.

حزب رنجبران ایران

به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید و نظرات خود
را در آنها منعکس کنید!

تاکید نمود که رژیم جمهوری اسلامی در فکر استقلال ایران و مبارزه با نظام امپریالیستی نیست. برعکس خود پیاده کننده رهنمودهای نظام جهانی سرمایه در ایران است. استقلال ایران بدون تکیه کردن بر مردم ایران، بدون داشتن پیوندی نزدیک و احترام آمیز به حقوق آنان معنائی ندارد. شکنجه کردن مردم چه در اوین و قزل حصار و غیره و چه در باگرام و ابوغریب و غیره و چه در گوانتانامو و غیره فرقی ندارد و باید شکنجه گران را از قدرت به زیرکشید. قدرتمندترین مدافع استقلال ایران مردم ایرانند. مردمی که زیر حکم مستبدانه ی ولایت فقیه هرگونه حقی را از دست داده اند.

وقت آن رسیده است که کمونیستها به مثابه پیشروان طبقه ی کارگر از طریق متحد شدن درحزبی واحد نمونه مثبتی را به طبقه ی کارگر و زحمت کشان نشان دهند تا اینان دست در دست یک دیگر و دوش به دوش هم برای راندن هرگونه متجاوززی خارجی و سرنگون ساختن رژیم ضد مردمی و مستبد جمهوری اسلامی به پاخیزند و با ایجاد ایرانی عاری از استثمار و ستم مانع آن شوند که بار دیگر قدرت دولتی دربین اقشارمختلف بورژوازی دست به دست شده و کمافی السابق همای آزادی اکثریت مردم در زیر پای گرداننده گان نظام استثماری حاکم پرپر شده و جان بازد. دیگر زمان دچار شدن به توهمات و امیدبستن به بورژوازی اپوزیسیون که سالهاست سپری شده، جایز نیست. برای به دست آوردن کار، نان، مسکن، آزادی و استقلال کشور متحدشویم و علیه مرتجعان جهانی و داخلی مبارزه را شدت بخشیم.

امروز نباید همانند رمالها با اسطرلاب اندازی در بروز یا عدم بروز تجاوز به ایران خود را مشغول نمود و یا با اعلام مخالفت خشک و خالی با چنین جنگی، خیال خود را راحت ساخت. برعکس باید برای هر دوامکان ایجادآماده گی نمود و سیاستها و عمل کردهای مشخصی را برای آماده سازی انقلابی مطرح کرد. باید قبل از شروع جنگ مردم ایران و جهان را علیه بروز چنین جنگی خطرناک تاحدممکن بسیج نمود و در صورت بروز جنگ خود را برای مقابله با آن جنگ آماده کرد و راههای مشخص رسیدن به چنین آماده گی را نشان داد. در چنین صورتی است که زمینه برای جلب هرچه بیشتر کارگران و زحمت کشان و نیروهای آزادی خواه فراهم خواهد شد و کمونیستها با دستی پُرعلیه توطئه های



موافقتنامه تجارتي ضد جعل (The Anti-counterfeiting Trade Agreement, ACTA): غصب اینترنت توسط

شرکتها

نایل بوئی (Nile Bowie) - گلوبال ریسرچ در پی اعتراض عمومی مردم علیه لایحه مقررات اینترنتی مثل سوپا (ماده جلوگیری از خصوصی بودن اینترنت

(Stop Internet Privacy Act, SOPA

و پیپا (ماده حفاظت از حقوق معنوی Protect Intellectual Property Act, PIPA)، نمایندگان اتحادیه اروپا قانون جدیدی را که بیش از حد تهدید آمیز است روز گذشته در توکیو امضاء کردند. طرحی به سرکردگی ایالات متحده آمریکا و ژاپن که تا حد زیادی به علت عدم آگاهی عمومی ریخته شده است. اقدامات اکتا (ACTA) به طرز چشم گیری چارچوب حقوق بین المللی موجود در حال حاضر را تغییر می دهد، در حالی که فرآیند های قابل توجهی از حکومت جهانی اینترنت را برای اولین بار معرفی می کند. با اهانت و تحقیر کامل نسبت به روند دموکراتیک، مذاکرات این معاهده منحصراً مابین نمایندگان صنایع و مقامات دولتی صورت گرفت، در حالی که نمایندگان منتخب و خبرنگاران از شرکت در جلسات ممنوع شدند.

تحت پوشش حمایت از حقوق معنوی، این معاهده اقداماتی را مطرح می کند که به بخش خصوصی اجازه خواهد داد تا تسلط مرکزی کامل بر محتوای اینترنت را داشته باشند. اکتا تمامی نظارت قانونی مربوط به حذف محتوا را فسخ می کند و به دارندگان کاپی رایت (حق کپی برداری) اجازه می دهد تا آی اس پی (تهیه کنندگان خدمات اینترنتی) (Internet Service Provider, IPS) را تحت فشار قرار دهند تا مواد مورد نظر را از اینترنت حذف کنند و این چیزی است که در حال حاضر نیاز به حکم دادگاه دارد. آی اس پی ها با تعهدات قانونی مواجه می گردند، چنانچه نخواهند محتوای مورد نظر را از اینترنت حذف کنند. از لحاظ تئوری، وبلاگ های شخصی را می توان با استفاده از آرم شرکت بدون اجازه و یا به سادگی ربطش دادن به کویپی مطالب نوشتاری، حذف کرد؛ و کاربران می توانند مورد جرم، محرومیت از دسترسی به اینترنت و حتی به خاطر به اشتراک گذاردن موضوع کاپی رایت روانه زندان گردند. در نهایت، این استنباطها

۲۰۰۰ قرار دارد. تولید صنعتی زیر سطح شاخص ژانویه ۲۰۰۰ قرار دارد. تکرار کنیم، تنها شاخص بهبود اقتصادی تولید ناخالص داخلی است با کسر اندازه گیری تورم کاهش یافته.

اقتصاد ایالات متحده آمریکا نمی تواند بهبود یابد، به دلیل این که اقتصاد این کشور وابسته به خرج مصرف کننده با بیش از ۷۰ درصد از فعالیتش میباشد. صدور کار طبقه متوسط، افزایش درآمد طبقه متوسط را متوقف کرده و باعث افت قدرت خرید مصرف کنندگان گردیده است.

فدرال ریزرو تحت ریاست الن گرین اسپن برای جبران فقدان رشد درآمد مصرف کنندگان ایالات متحده آمریکا سیاست دادن اعتبار آسان و سیاست افزایش قیمت های مسکن با نرخ بهره پائین را اتخاذ کرد. این سیاست به مردم اجازه داد تا وام مسکن خود را بپردازند و پول متورم شده و بدست آمده از این طریق را به مصرف بهبود لوازم مسکن خود برسانند، چیزی بود که سیاست گرین اسپن آن را اتخاذ کرد.

به عبارت دیگر، افزایش در بدهی مصرف کننده و فقدان پس اندازها، اقتصاد را به سمت فقدان رشد مصرف کننده ها رساند.

امروز مصرف کننده ها بیش از حد مقروض هستند که بتوانند وامی بگیرند و بانکها نیز ناتوان از پرداخت بدهی ها، نمی توانند وام بدهند. بنابراین، امکان گسترش قرضه های بیشتر به عنوان یک جایگزینی برای رشد درآمد واقعی وجود ندارد. یک اقتصاد صادر شده به خارج، اقتصاد نیست مرده و از پای افتاده.

عواقب اقتصاد مرده زمانی که تریلیون ها (هزاران میلیارد) دلار در جنگهای تجاوزکارانه و در طرح نجات نهادهای مالی جعلی از بودجه دولت به هدر می رود، تنها با چاپ اسکناس (بدون پشتوانه) تأمین مالی می تواند گردد.

نتیجه چاپ اسکناس زمانی که کار به ماورای بحار انتقال یافتند رکودی تورمی است. این فاجعه می تواند در سال ۲۰۱۲ یا سال ۲۰۱۳ شروع گردد. اگر مشکلات در اروپا وخیم تر گردد، پرواز به دلارها می تواند افزایش شدید تورم ایالات متحده آمریکا را تا سال ۲۰۱۴ به تأخیر بیناندازد.

امپراطوری لخت و عریان است، و دیر یا زود این واقعیت به رسمیت شناخته خواهد شد.

علی رغم اعلام بازیابی توسط مؤسسه تحقیقاتی اقتصاد ملی در مورد بهبود البته بر اساس ارقام رسمی تقلبی، در رکود اقتصادی عمیقی بسر می برد.

یک دولت همیشه می تواند با کم بها دادن به نرخ تورم، توهم در رشد اقتصادی تولید کند. شکی نیست که جای گزینی بر اساس سنجش تورم، تورمی را که مردم تجربه می کنند دست کم یا ناچیز می شمرد. اثبات بیشتری موجود است که هیچ بهبود اقتصادی از مجموعه مفروضاتی که تابع تورم نیستند، وجود ندارد. اگر اقتصادی قادر به بازسازی خود می شد، این زنجیره داد ها می بایستی بالا رونده می بودند. برعکس، آن طور که ویلیامس نشان می دهد آنها یا ثابت هستند یا روبه پائین اند.

به عنوان مثال، طبق ارقام داده شده توسط خود دولت، حقوق و دستمزد در ماه دسامبر ۲۰۱۱ نسبت به سال ۲۰۰۱ کمتر است. در عین حال، ما با یک دهه از رشد جمعیت مواجه بوده ایم. رسانه های تحریف کننده بازیابی بی دلیل اقتصادی را یک «بازیابی بیکاری» می دانند، که اصطلاحی متناقض می باشد. بهبود بدون رشد در اشتغال و درآمد مصرف کننده نمی تواند وجود داشته باشد.

درآمد متوسط واقعی هفتگی (کاهش داده شده توسط CPI-W که به معنی شاخصی است که توسط وزارت کار ایالات متحده بدست آمده که افزایش در هزینه های کالا و خدمات را به صورت نمودار نشان می دهد) هرگز به اوج خود در ۱۹۷۳ تا به حال نرسیده است. حد متوسط درآمد واقعی خانوار (کاهش تورم توسط CPI-U دولت که به معنی شاخص قیمت مصرف کننده برای تمامی مصرف کنندگان شهری، منتشر شده توسط اداره آمار نیروی کار وزارت کار در ایالات متحده است) از اوج سال ۲۰۰۱ خود تا به حال بهبود نیافته و پائین تر از سطح سال ۱۹۶۹ می باشد. اگر پائین رفتن درآمدها توسط روش اولی، به جای روشی بر اساس جای گزینی جدید در نظر گرفته می شدند، تصویر غم افزاتری نشان می دادند.

از اعتماد مصرف کنندگان پیداست که هیچ گونه بهبودی صورت نگرفته و آن به مراتب پائین تر از یک دهه قبل می باشد. چگونه می توان پذیرفت که یک اقتصاد بهبود می یابد بدون بهبودی در ضریب اطمینان مصرف کننده؟

شروع خانه سازی بدون تغییر مثل سال ۲۰۰۹ و زیر سطح قبلی اش قرار دارد. خرده فروشی زیر سطح شاخص ژانویه



نسبت به اینترنت مطلقاً مضر هستند، چون اینترنت وسیله ای برای آزادی بیان است.

دولت اوپاما ضرورت قانونی اجازه دهنده به سنای آمریکا در تصویب این قرارداد را رد کرد و تحت عنوان مغایرت با قانون اساسی، آنرا «توافقنامه اجرائی» اعلام نمود و بی درنگ آنرا در اول اکتبر ۲۰۱۱ به امضاء رساند. اوپاما به عنوان وکیل مبلغ قانون اساسی، کاملاً آگاه است که ماده یک، بخش هشت از قانون اساسی ایالات متحده، به کنگره دربرخورد به مسائل مربوط به تملک عقلانی

(intellectual property) اجازه می دهد، در نتیجه، توانائی یک پرزیدنت برای صدور یک توافقنامه اجرائی بی اعتبار است. کاخ سفید حتی از افاشاء جزئیات بیشتر در مورد لایحه ای برای مقامات رسمی منتخب و حتی از آزادیهای مدنی به خاطر نگرانی که انجام این کار ممکن است «آسیب به امنیت ملی» برساند، خود داری کرد. در حالی که برخی ممکن است هر کلمه از سخن رانیهی او را پس و پیش کنند و او را به شدت ریاکار بدانند و هنوز هم به وعده های امیدوار کننده و ارائه داده شده توسط اوپامای سوخته دل ببندند، اما دولت او قانون اساسی را زیر پا گذاشته و به جای آن جامع ترین قانون اقتدار گرا در تاریخ آمریکا را مطرح کرده است. علاوه بر اعمال تحریم جنائی تعریف شده بی ربط به کاربران عادی وب، پیمان اکتا نیز شرکتهای مربوطه را به فاش کردن اطلاعات شخصی کاربر به دارندگان کاپی رایط متعهد و ملتزم می سازد. این اقدامات به روندهای قانون گذاری در تضاد با چارچوب کشورهای شرکت کننده، اجازه می دهد تا مقامات اداره مهاجرت به جست و جوی لپ تاپ ها، سخت افزارهای خارجی و دستگاه های مجهز به ظرفیت اینترنتی در فرودگاه ها و بازرسی های مرزی دست یابند. این پیمان صرفاً به مسائل مربوط به اینترنت محدود نمی گردد، اکتا تولید داروهای جنسی (جنزیک) را ممنوع کرده و هم چنین استفاده از بذرهی مخصوص برای محصولات کشاورزی را غیر قانونی دانسته و از این طریق تهیه مواد غذائی و دارو توسط اتحادیه صاحبان صنایع (کارتلها) را تصاحب می کند.

اکتا به شرکتهای شرکت کننده از هر کشور (شامل کشورهای عضو اتحادیه اروپا، ایالات متحده، کانادا، مکزیک، استرالیا، نیوزیلند، ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور و مراکش) اجازه می دهد که بدون هیچ گونه

توضیحی وب سایتها را تعطیل کنند. فرضاً، هیچ امکانی نیست که مانع شود تا شرکتهای خصوصی سنگاپور سریعاً وب سایتهای آمریکائی مخالف نیروی هوائی سنگاپور در هدایت بازیهای جنگی در خاک ایالات متحده را ببندند، مثل آن چه که در دسامبر ۲۰۱۱ انجام گرفت. با عمل کردن در خارج از چارچوب قضائی معمولی، صدور قانون کاپی رایط ایالات متحده به سایر نقاط جهان و ملزم کردن شرکتهای خصوصی به انجام نظارت بر کاربران خود، تمام شرطهای دموکراسی، شفافیت و بیان را که قبلاً در موردش فکر نشده باشد، مشروط می کند.

انحصار بیشتر منابع ارتباطی موجود، نظیر مبادله و بیان، همیشه به صورت مواد جدید فریبنده قانون گذاری که به اتفاق آراء اجرائی اقدامات تند و تلخ سانسور را فرامی خوانند، همیشه وجود دارد. حتی اگر پیمان اکتا اجرا نشود، توافقنامه شرکاء دو سوی اقیانوس آرام، TTP (Trans-Pacific Partnership Agreement)

مابین استرالیا، برونئی، شیلی، مالزی، نیوزیلند، پرو، ویتنام و ایالات متحده مقررات مالکیت عقلانی گسترده تری را ارائه می دهد. اسناد تهیه شده توسط ائتلاف تجاری آمریکا که به بیرون درز پیدا کرده (گزارش شده توسط تحقیقات داروئی و تولیدات آمریکا، اطاق بازرگانی آمریکا و انجمن تصاویر متحرک آمریکا)، گزارش می دهد که علاوه بر شیوه اکتا در تصویب قانون، TTP جریمه هائی را بر سازمانهای غیر سازگار اعمال خواهد کرد و سعی می کند که دوره متداول کاپی رایط بر محصولات منحصر به فرد را گسترش دهد.

تحت مقررات گسترده شرکاء دو سوی اقیانوس آرام (TTP)، افراد مختلف مجرم شناخته شده و به همان شدت خیانت کاران در مقیاس بزرگ مجازات خواهند شد. در ایالات متحده، قوانین حفاظت اینترنتی و اجرائی تجارت دیجیتال

{ (OPEN) HR. 3782 }
که به تازگی اعلام شده تا حد زیادی به دنبال سیاستهای شبیه SOPA و PIPA می باشد.

دولت اوپاما هم چنین به دنبال برنامه ای برای ایجاد کارت شناسائی اینترنتی می باشد که ممکن است برای شهروندان آمریکائی، هنگام تجدید گذرنامه، اخذ مجوزهای فدرال یا درخواست برای کارت امنیت اجتماعی، اجباری گردد. گسترش این اقدامات خطرناک به دیگر کشورهای شرکت کننده در این پیمان، تعهد الزام آوری را در ایالات متحده برای حفظ این سیاستها به وجود می

آورد که در واقع احتمال هرگونه اصلاحات ضروری را محدود می کند.

اکتا به یک قانون تبدیل خواهد شد وقتی که به طور رسمی به تصویب پارلمان اروپا، در ماه ژوئن برسد. با درخواست از اعضای پارلمان اروپا و آموزش دیگران در مورد خطرات بالقوه اعمال شده توسط این قانون، احتمال این که این قانون به تصویب نرسد، وجود دارد. پس از بررسی دقیق تر از وضعیت انسان با تمام نابرابریهای آن، نامنی غذایی و مسائل اجتماعی وخیم، دولتهای ما مشروعیت خود را به خاطر دادن الویت بی جا به مبارزه با نقض کاپی رایط توسط دلالاتی که مبلغ صنایع داروسازی و صنایع سرگرم سازی (entertainment) هستند، از دست داد. وجود اکتا بیان روشنی است که نظارت، حسابرسی ها و تضمین تمرکز یابی بیشتر شرکت ها، هرگونه تغییر سازنده به سوی تحریک نوآوری های انسانی و فن آوریهای خود کفا را باز خواهد داشت.

هنگامی که مشاور سابق امنیت ملی ایالات متحده و بنیان گذار کمیسیون سه جانبه، زیبگنیو برزژینسکی در سال ۲۰۱۰ در شورای روابط خارجی صحبت کرد، او از شروع بیداری و آگاهی سیاسی در سطح جهان هشدار داد. تکنولوژی از طریق اشتراک فایل، وبلاگ نویسی و نرم افزارها منبع باز، ظرفیت این را دارد که منافع الیگارشسی حاکم را تحلیل ببرد و در این صورت در پی آن است که کنترل مرکزی جامعه ما را به دست آورد و مردم را وادار کند که تماماً وابسته به کالاهای آنان باشند. نقل قول زیر از کتاب برزژینسکی بین دو دوره تاریخی: نقش آمریکا در عصر تکنترونیک (Technetronic) بینش فوق العاده گرانبهائی را که انسان در این جهان پا نهاده بدست می دهد؛ «دوران تکنترونیک شامل ظهور تدریجی یک جامعه تحت کنترل است. چنین جامعه ای تحت تسلط نخبگان قرار می گیرد، و لجام گسیخته از ارزش های سنتی خواهد بود. بزودی امکان پذیر خواهد شد که تقریباً نظارت به طور مدام بر روی هر شهروند و نگهداری فایل های جدید حاوی اطلاعات کاملاً شخصی در مورد شهروند صورت گیرد. این فایل ها تحت کنترل سریع و آئی مقامات قرار خواهد گرفت.»





از هر دری سخنی

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هیئت تحریریه

صحنه هائی از مبارزه

طبقاتی در یونان

ریچارد سیمور - ۱۰ فوریه ۲۰۱۲

این نهنگ وام دهنده می گوید، بگذار آنها بپردازند، به آنها ضربه بزنید تا آخرین دینارش را بپردازند، اما آن چنان ضربه سختی نزنید که قادر به پرداخت نشوند. این نهنگ وام دهنده می گوید، اگر شما در این مورد کارساز نباشید دیگران به شما احترامی نخواهند گذاشت. تا حد مرگ بزنید. و بانک داران، آژانسهای اعتباردهنده، و رهبران اتحادیه اروپا در بین این دو قطب درنوسانند. اوایل این هفته، کارگران یونان دست به راه پیمائی و اعتصاب عمومی مداومی زدند. این یک لحظه ی فشار هشدار دهنده فوری به رژیم تکنوکرات به رهبری لوکاس پاپاداموس بود که تلاش می کرد تا به توافقاتی در زمینه سخت گیری جهت راضی نمودن رهبران منطقه ی یورو برسد که کافی برای قرضه دهی توسط بانکدارها و اوراق قرضه دهنده گان باشد. تاکنون به نظر می رسد که حکومت به توافق نخواهد رسید. معاون نخست وزیر به عنوان اعتراض استعفا داد و بسته پیشنهادی مورد توافق قرار گرفت که ۲۲٪ از مزدها کسر شده و ۱۵۰ هزار نفر از بخش دولتی از کار بی کار شوند. این کاری مهم، اما به سختی حلال مشکل می باشد. اعتصابات و تظاهرات ادامه می یابند. بازارهای اوراق قرضه دهی حتماً برای یک ثانیه هم حاضر نرمش در حمله و تنبیه دولت مقروض یونان نشدند، و قرض دهنده گان فوراً تردید خود را اعلام داشتند. وزرای بیشتری کناره گیری کردند، این بار از جانب حزب راست افراطی لائوس. معاون وزیر امور خارجه متعلق به حزب پاسوک (سوسیالیست) نیز استعفا داد و وزیر کار به همچنین. پاپاداموس

مجبور به ترمیم کابینه گشت. اما، هم او و هم وزیرانش در برابر خواست سخت گیری اتحادیه اروپا، مستقل از این که نتایج اش چه خواهد شد، گیر کرده اند. و آیا شما فکری کنید که وزیران مالی اتحادیه اروپا به آنها خوش آمد خواهند گفت.

رهبران منطقه یورو در مورد توافق نامه تسلیم کامل یونان، امضا شده توسط دولت انتخاب نشده اش را، توافقی بی اعتبار خوانده و خواست بیشتری را پیش کشیدند. میزان اضافی کسریهای فعلی که آنها درخواست کردند در مقایسه با کل توافقات بسیار ناچیز است، انسان به سختی می تواند فکر کند که به خاطر این پیشنهادها توافق صورت نگیرد. اما با این ژست گرفتن قطره چکانی اهانت هم راه است. لازم به گفتن نیست که برای آنها مهم نیست که یک پنجم کارگران یونان، و درست کمی کمتر از نیمی از جوانان کارگر یونانی بی کار هستند. با دانستن این که دولت به طور وسیعی به عنوان برده ی قدرتهای خارجی در نظر گرفته می شود، بانکهای اروپا، رهبران اروپا، بانک مرکزی اروپا، و صندوق بین المللی پول باز هم درخواست به زانو افتادن دولت و طبقات حاکم یونان را طلب می کنند. آگاه از این که مبارزه علیه کسریهای در یونان اکنون وسیعاً در میان مردم رسوخ پیدا کرده، همانند سال ۱۹۴۰ که نیروهای موسولینی تجاوز به یونان را شروع کردند، آنها به اهمیت تحقیر ملی واقفند. با دانستن این که احزاب قرار گرفته در چپ پاسوک در انتخابات در آینده نزدیک برنده خواهند شد، آنها باز هم از احزاب بورژوائی خواستند تا برای سوزاندن خود، نفت روی شان بریزند. با اطلاع از این که وضعیت خشونت آمیز، مبارزه طبقه ی کارگر را رو به اوج می برد، و این که اعتصاب در تمامی هفته در زمانی که بسته قرض دهی به رای گذاشته می شود، ادامه خواهد یافت و در این راه خرابیهای وجود دارند، و این که دولت شاید نتواند برای مدتی طولانی بر سر کار بماند، اما آنها برای برقراری نظم آن را بر زمین کوبیدند. خارج از هر چیزی، با شناخت از این که فدراسیون پلیس نمی خواهد که سرپوشی روی خشم مردم بگذارد، و آن که رئیس اتحادیه ی خدمات غیر نظامی از بروز «قیام اجتماعی» صحبت می کند، آنها با بالابردن دوانگشت (پیروزی) می گویند «که هر چه می خواهد، پیش بیاید».

طبعاً همان طور که گفتیم، این ایده مناسبی برای آنها نیست. خواست کسریهای بیشتر، مانعی ناچیز بود، که عکس العمل میهوت کننده و تحریک آمیزی را از جانب کسانی که برنامه سخت گیریها را پذیرفته بودند، برانگیخت. توری گراف (نشریه دست راستی - م) فکر می کند که اتحادیه اروپا مشغول بیرون کردن یونان از منطقه یورو است. نه. دولت به قدر کافی حمایت کننده دارد که توافقتامه را از تصویب مجلس با شرکت دو حزب عمده بگذراند. وقتی که سران اروپا به طور روشنی موضع گرفتند که از کنار زدن پاپاداموس آنها منظورشان این بود که یونان بپذیرد که بخش مالی و بودجه وزارتی اش در آینده باید توسط اتحادیه اروپا بازبینی شود، تا خرید سریع تدراری هایش به قیمت ارزان ممکن شود، و این که تمایل جدیدی می تواند بوجود آید برای افزایش مالیات گرفتن از مردمی که قادر به پرداخت نیستند تا روند هدایت داراییها به بانکدارها تسهیل شود. چه در حال روی دادن است، من احتمال می دهم که اتحادیه اروپا تا آن جا و تا لحظه ای دولت یونان را تحت فشار خواهد گذاشت تا مطمئن شوند که دولت یونان حاضر به دادن همه چیز هست تا از «از هم پاشیده گی ناچور» نجات یابد. آری، آنها همه چیز را به دولت و طبقات مشکل ساختند تا تحمیل خود را در یونان عملی سازند. این را از دورنمای آنها باید فهمید. آنها به همه می گویند که عامل بحران یونان است. این می تواند به از هم پاشیده گی منطقه ی یورو بیانجامد. آنها از یونانیان بسیار ناراضی هستند. و بدین ترتیب، آنها می خواهند که طبقه ی حاکم یونان کمی به خاطر ماندن در اتحادیه اروپا رنج ببرد.

در این وضع، نئولیبرالهای تکنوکرات یونان در مورد باقی ماندن در اتحادیه پافشاری می کنند. استفانوس مائوس وزیر سابق مالی و پیراهن چاک کن خصوصی سازی می گوید اوضاع سخت است، اما مانیاز به انجام این داریم و حتماً بیشتر از آن. مردم این را نمی پذیرند ولی باید آن را انجام داد. این در سطحی بزرگ یا کوچک، تقدیر یونان بود، چون که دیر وارد جرگه ی نئولیبرالی در دهه ی ۱۹۹۰ شد.

با وجود این، حاکمان اروپا از طریق این رفتار تحریک کننده نقش خود را خارج از موضوع بازی کردند. از هم پاشیده گی دولت، صداهای



نهایتاً، در ۵ ژانویه، سه وزیر دولت وارد منطقه شدند. اما آنها حاضر به ملاقات با معترضان نشسته نشدند. یکی از معترضان، عمار قرص الله ۴۰ ساله و بی کار، از روی نا ایدی نفت روی خود ریخت و خود را آتش زد. چند روز بعد او جان باخت. دو مرد در هفته بعد به همان طریق دست به خودکشی در جربا و اسفاکس زدند. این به روشنی ناامیدی هزاران نفر را در تونس نشان می دهد، که یک سال بعد از آن که یک عمل خودکشی جرقه ای شد برای شعله ور شدن انقلاب، تعداد بیشتری اینک این عمل نومیدانه را برای جلب دیگران به زخمهای شان دارند انجام می دهند.

جنبش اعتراضی به بخش کارگران کشاورزی توسعه یافت که به اعتصاب کننده گان غذا در ردیف در ۹ ژانویه پیوستند. این تکامل قابل ملاحظه ای است که نشان می دهد چه گونه بخشهای دیگر جامعه تحت رهبری جنبش کارگری متشکل به طور غریزی قرار می گیرند و در این حالت تحت رهبری اتحادیه عمومی کارگران تونس در منطقه که سنت انقلابی طولانی مبارزاتی دارد... معلمان دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها نیز به این جنبش پیوستند... عدنان حاجی تهدید کرد که «اگر به خواستهای کارگران ردیف توجه نشود آنها دست به بستن شرکت فسفات قفسا زده و دامنه ای اعتراضات گسترش خواهد یافت»...

در عین حال، در ۱۳ ژانویه یک انفجار اجتماعی در ده کوهستانی مختار با ۱۲ هزار نفر جمعیت در دهستان سیلیانا فوران کرد. روبه رو با اقتصادی ناامیدکننده بدون کار، بدون آب روان، بدون گاز، بدون امکانات بهداشتی، مردم مختار اعلام اعتصاب عمومی کردند که ابعادی قیام وار به خود گرفت... و بعد از رسیدن به توافق با دولت بعد از ۶ روز پایان گرفت و این حرکت به دیگر دهات نیز کشیده شد...

قیام مشابهی در سیدی مخلوف با جمعیت ۲۴ هزار نفر در دهستان مدین در جنوب شرقی در ۲۳ ژانویه آغاز شد... و غیره. این اعتراضات محلی و منطقه ای که حالت قیام گونه به خود گرفتند به صورت موج وار بعد از سرنگونی بن علی ادامه می یابند...

در سال ۲۰۱۱، ۵۶۷ جنبش اعتصابی، دربرگیرنده ۱۴۰ هزار کارگر در ۳۴۰ شرکت مختلف به وقوع پیوستند. تعداد

۵ ژانویه را جشن بگیرند که سالگرد شروع انقلاب درخیزش ۲۰۰۸ و قبل از انقلاب بود. آنها هنوز در آن جا همانند شهرهای قفسا در منطقه معادن فسفات درحال مبارزه اند، جایی که مرکز شرکت فسفات قفسا و گروه شیمیائی تونس می باشد.

این یادبود در مراکز اتحادیه عمومی کارگران تونس انجام شد. یکی از رهبران اتحادیه عدنان حاجی، زندانی سال ۲۰۰۸، چنین سخنرانی کرد: «هیچ دلیلی برای کنار گذاشتن حنا یکی از خواسته های قانونی مان وجود ندارد! حکومت جدید راهی جز گوش کردن به ما ندارد! مردم ردیف! شما اولین گام را در انقلاب تونس برداشتید! وقت چیدن محصولات آن رسیده است، نه به سالهای سخت و ناراحت از زجر و فقر!» افرادی که جمع شده بودند با شعار «وفادار، وفادار به خون شهیدان» به جواب برخاستند! در ردیف هنوز وضعیت رقابت برسر قدرت به وجود آمده طی انقلاب باقی مانده است، وقتی که شهردار فرار کرد و کارگران اداره ای امور را به دست گرفتند. هنوز هم شهردار محلی نیست، و مردم خود وظایف عمومی را سازمان دهی می کنند.

در تلاش برای کم کردن بی کاری هزاران جوان در منطقه، دو شرکت دولتی اعلام ایجاد ۳ هزار شغل را کردند. بیش از ۱۷ هزار تقاضای کار دریافت داشتند. در اعلام اولین نتایج روند انتخاب که در آخر نوامبر در تمام شهرهای منطقه معدن شورش برپا شد. هیچ کسی از روش انتخاب کردن راضی نبود. تقاضا دهنده گان بایستی معرف ارائه می دادند (آنانی که خانواده شان، فرزندان معدنچیان باز نشسته، آنانی که تحصیلات دانش گاهی داشتند) پذیرفته نشدند. برای بسیاری، این همانند رفتار رژیم سابق بود.

صدها جوان در مدحیه و مولارس به خیابانها ریختند. آنها باریکادهای مشتعل برپاداشتند، اتوبوسها و ماشینها را آتش زدند و به اداره ای شرکت فسفات و مرکز پلیس حمله کردند. حاکمان حکومت نظامی بین ساعت ۷ صبح تا ۶ شب در تمامی مناطق زیر نظر دولت در قفسا برقرار نمودند.

دولت مجبور شد اعلام هرگونه روند به کارگماری را فسخ نموده و قول داد به درخواستهای بی کاران گوش فرا دهد. تعدادی از تظاهر کننده گان اعتراض نشسته را شروع کردند.

هشدار دهنده ی پلیس، تمایل بیشتر به چپ، و علامات صنعتی سازی سریع، نشان از رفتن زیاده از حد به جلو است. در میان دو اعتصاب عمومی در یک هفته، یادداشت کوچکی موفقیت بزرگی کسب کرد که در آن درخواست شده بود شانس ادامه حیات دولت در پذیرش هریسته پس از توافق رو به کاهش خواهد رفت.

تونس یک سال بعد از انقلاب - موج اعتصابات و خیزشها

جورج مارتین - ۳۰ ژانویه ۲۰۱۲

یک سال پس از سرنگونی انقلابی بن علی، تونس مواجه با موج اعتصابات، خیزشهای محلی، اعتراضات نشسته و دیگر اعتراضات است. برای صدها هزار کارگر و جوانان که گلوله های دیکتاتوری را به سخره گرفتند تا کار و وقاری به دست آورند، هیچ چیزی به طور اساسی عوض نشده است.

یک سال بعد از سرنگونی انقلابی بن علی، دیکتاتور برکنار شد، اما نظامی که آینده بدون شغل و مهاجرت را برای جوانان نوپدی می دهد، سرچایش مانده است. از جمله آن که برای بسیاری، وضعیت اقتصادی بدتر هم شده است. آزادیهای دموکراتیک ظاهری، با وجود اهمیت شان، برای تونسای های فقیر نان فراهم نکرده است. از شروع انقلاب تونس، بی کاری از ۶۰۰ هزار به ۸۵۰ هزار نفر در کشوری با ۱۱ میلیون جمعیت رسیده است. از نظر درصدی بی کاری از ۱۴٪ به نزدیک ۲۰٪ رسیده است. در مناطق فقیر که انقلاب از آن جا آغازید، بی کاری به ۴۰ تا ۵۰٪ می رسد. بی کاری نظیر کوه یخ مسایل اجتماعی توده ها ست. یک فعال سندیکائی از قفسا دلایل رشد احساس عجز را چنین توضیح می دهد: «بعد از سرنگونی بن علی، حنا نه یک گام برای جلوگیری از رشد سریع قیمتها، به خصوص در بهای نان و دوا، و نه کم کردن نابرابریها و ایجاد اشتغال برداشته شده است. در ردیف، یک منطقه ای قوی انقلابی در بخش معدن قفسا، ۶۲٪ از فارغ التحصیلان بی کارند. در این جا توده ها گرد هم آمدند تا



اعتصابات ۱۲۲٪ نسبت به سال ۲۰۱۰ بود و روزهای کار از دست رفته ۳۱٪ بودند.

انتخاب مجلس موسسان و برپایی حکومت ائتلافی سه حزبی هیچ کاری در برابر اعتصابات نتوانست انجام دهد...

در ۲۳ دسامبر رئیس جمهور جدید منصف مرزوقی طی اعلامیه ای گفت که دولت در عرض ۶ ماه حقیقت اجتماعی را تضمین خواهد کرد... اما کارگران روحیه منتظرماندن را ندارند. وزیر امور اجتماعی هشاراداد که اعتصابات و تظاهرات وضعیت اقتصادی را باز هم بیشتر بد کرده و تهدید کرد که با تمام قوای قانونی علیه اعتراض کننده گان اقدام خواهد شد....

عمار امروزی یکی از فعالان اتحادیه در قفسا اوضاع را چنین جمع بندی کرد: «بن علی افتاد، اما نظامش هنوز پابرجاست؛ اگر اوضاع بدین گونه پیش برود، انقلاب دومی ضرورت خواهد یافت.»

متأسفانه، در گذشته کسی نبود که از این دورنما دفاع کند. اکنون وقت آن رسیده است که پیش رفته ترین کارگران و جوانان فعال انقلابی نتیجه لازم را بگیرند. تنها راه حل احتیاجات فوری توده های مردم تونس از سرنوشتی کامل بقایای نظام بن علی یعنی سرنوشتی خود سرمایه داری می گذرد.

مصر: یک سال بعد، انقلاب

کارگری متوقف شده

جانو کاربل - ۲۴ ژانویه ۲۰۱۲

در ۳۰ ژانویه ۲۰۱۱، ۵ روز بعد از شروع انقلاب، فدراسیون مستقل اتحادیه ای مصر متولد شد، اولین فدراسیون این چنینی بعد از زمانی است که جنبش اتحادیه ای توسط فدراسیون اتحادیه ای کنترل شده توسط دولت در ۱۹۵۷ ایجاد شد. از آن زمان، حدود ۳۰۰ اتحادیه مستقل در سراسر کشور ایجاد شد که طبق گزارشات موجود ۲ میلیون کارگر عضو آنها شده اند.

اما بعد از یک سال، از جانب رژیم به رسمیت شناخته نشده اند. بسیاری از کارگران می گویند باید منتظر شویم تا وضعیت عوض بشود، با وجود این که نقش حساسی

در تظاهراتی داشتند که حسنی مبارک را از صحنه کنار زد. محمود ریحان یک رهبر سازمانده در ایجاد فدراسیون کارگران حمل و نقل می گوید: «کارگران احساس می کنند که همانند دوران حسنی مبارک کنار گذاشته شده اند.»

ریحان و دیگر رهبران کارگری در پنج شنبه گذشته در کنفرانسی به نام «کارگران و انقلاب» گرد هم آمدند، که چه گونه هدف اعلام شده ی «نان، آزادی، و عدالت اجتماعی» برای اکثریت طبقه ی کارگر مصر قابل تحقق می تواند گردد. کنفرانس در مرکز مطالعات سوسیالیستی در جیزا برگزار شد و روی تبلیغ «کارخانه و میدان یکی هستند» متمرکز شد با این هدف که مبارزات معترضان در خیابان را با مبارزات کارگران در کارخانه هماهنگ سازد.

خواست های باقی مانده

کارگران تعدادی پیروزی در ماههای اخیر به دست آورده اند. بسیاری از فعالان کارگری می گویند که علیه قانونهای ضد اعتصاب و ضد اعتراض شورای عالی نیروهای مسلح، وسخت گیریهای بسیاری از شرکتها و موسسات، فعالیت می کنند. اوسامه عبداللطیف یک سازمانده مستقل اتحادیه کارگران پست می گوید: «فساد اداری و مالی در مصر شایع است.» «بدنه ی رژیم فاسد بدون هیچ تغییر سر جایش مانده است.» فعالان می گویند آنها خواستار قرارداد کاردائمی و تمام وقت، مزد ماهانه حداقل ۱۵۰۰ لیره مصر، مزد حداقل کمتر از ۱۰ برابر مزد حداقل، به رسمیت شناختن اتحادیه های مستقل، تصویب قانون آزادی سندیکاها، پاک سازی مقامات فاسد از موسسات دولتی و شرکتها، و ملی کردن شرکتهای خصوصی می باشند.

عبداللطیف می گوید رسیدن به این خواسته ها از طریق پافشاری زیاد ممکن است. «عدالت اجتماعی برای ما هرگز تضمین شده نیست. این با همکاری و مبارزات مشترک کارگران قابل حصول است.»

یکی از بزرگ ترین موانع در سازماندهی کار به دست آوردن شناخت رسمی سندیکاهای مستقل توسط دولت است. طبق ماده ۳۵ /۱۹۷۶ عضویت در آنها رسمیت ندارد و تاکید بر این است که فدراسیون اتحادیه های مصر تنها فدراسیون قانونی می باشد. لایحه ی قانون اتحادیه های آزاد کارگری

در سال گذشته تهیه شده ولی بیش از ۳ ماه است که نظامیان حاکم آن را در کشو میزشان گذاشته اند. فعالان کارگری در کنفرانس از تصمیم غدغن کردن اعتصابات و تظاهرات و به رسمیت نشناختن اتحادیه های آزاد کارگری توسط شورای عالی نیروهای مسلح شدیداً انتقاد کردند.

تهدید خصوصی سازی

کمال علی، وکیل مدافع کار و رئیس مرکز حقوق اقتصادی و اجتماعی مصر می گوید گروه نظامی و نخست وزیر کمال الغنزوری با روند انجام رفرم در عرصه ی کار اشکال تراشی می کنند. به علاوه می افزاید آنها شدیداً در برابر دستور دادگاه در مورد ملی کردن شرکتها مقاومت می کنند. علی می گوید «خصوصی سازی بزرگ ترین جنایت علیه اقتصاد ملی است. اینها کلمات من نیستند، در دادگاه اداری قضات بیان داشتند.»

طی خصوصی سازیهای زمان مبارک، هزاران کارگر کار خود را از دست دادند وقتی که کارخانه ی آنها به صاحبان خصوصی فروخته شد. علی می گوید ۱۲۸ شرکت در دور اول نخست وزیری غنزوری خصوصی شدند. در بین وزیران، احمد نظیف که بین سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۱ تحت نظر مبارک خدمت می کرد، تنها کسی بود که ریاست خصوصی سازی شرکتهای زیادی را به عهده داشت. شورای موقت عالی نیروهای مسلح بسیاری از وزیران سابق کابینه مبارک را در کمیته های خصوصی سازی گماشته اند. از جمله آنها غنزوری، فیلمار شال حسین طنطاوی، وزیر همکاری بین المللی و برنامه ریزی فیضه ابوالنغا و وزیر برق حسن یونس می باشند.

دادگاه اداری قرارداد ۳ شرکت را در سپتامبر فسخ کرد با دریافت این که آنها به طور غیرمجاز به بهای کمتر از قیمت بازار در اختیار سرمایه گذاران قرار گرفته بودند. شرکت نساجی ایندوراما شبین، شرکت تانتا فلاکس و نفت، و شرکت ناصر برای دیگ بخار دوباره به بخش دولتی برگردانده شدند. قرارداد خصوصی سازی دوشرکت فروشگاههای عمرافندی و پنبه جین سازی نیل نیز توسط دادگاه اداری در ماه مه و دسامبر فسخ شدند. اما وزارت سرمایه گذاری اخیراً تقاضای تجدیدنظر علیه این قرارها را با امید برگرداندن این شرکتها به



صاحبان جدید، کرده است.

جمال عثمان یک فعال کارگری از شرکت تاننا فلاکس و نفت می گوید «ما کارگران در برابر این درخواست تجدیدنظر باید ایستاده و از ملی شدن آنها دفاع کنیم. ما مبارزه مان را ادامه می دهیم و از این طریق از کارمان و اقتصادملی مان دفع می کنیم.»

امتناع حکومت موقت از به رسمیت شناختن حقوق کارگران برای ما بدین معناست که ۲۵ ژانویه بیش از این که یک سال گرد باشد زمانی است که کارگران مصر باید دوباره به پا خیزند. علی می گوید «امیدوارم که فرارسیدن ۲۵ ژانویه فرصتی نه برای یادبود که برای اعتراض باشد.»

سرزمین دزدیده شده: اسرائیل، استقرارسازی و دموکراسی رابرت فانتینا - ۲۷ ژانویه ۲۰۱۲

به تدریج که اسرائیل به قوانین بین المللی و از جمله قطعنامه های فراوان سازمان ملل بی اعتنائی نشان می دهد و بیش از پیش به خانه سازی در سرزمینهای دزدیده شده از فلسطینیان ادامه می دهد، شهرتش به مثابه کشوری دموکراتیک به شدت آسیب می بیند. سال گذشته اسرائیل گامی مهم در جهت ظاهر دموکراتیک اش برداشت. در ۱۱ ژوئیه ۲۰۱۱، نیویورک تایمز گزارش کرد: «پارلمان اسرائیل قانون منازعه برانگیزی گذراند دایر براین که فراخوان برای محکوم کردن دولت اسرائیل و یا خانه سازی در ساحل غربی قابل مجازات است.» در حالی که مخالفان می گویند این قانون آزادی بیان را به مخاطره می اندازد، مدافعان آن به طور طعنه آمیزی می گویند که باید برای غیرقانونی شناختن جهانی اسرائیل مبارزه کرد.

مدافعان این لایحه طعنه زنانه می گویند که این برای مبارزه با «ضدقانونی بودن جهانی» اسرائیل ضروری است.

کمی قبل از تصویب این لایحه، باموفقیت بهای پنیر را پائین آوردند تا این صنعت را تحریم کنند. انسان تعجب می کند که چرا

قیمت پنیر مسئله ای قانونی جهت تحریم به حساب آورده می شود، اما نه حقوق بشر. تعدادی ابتکارات جهانی برای تحریم اسرائیل وجود دارند، همه ی آنها نیز قانونی هستند، به جز در مورد این اقدامات در درون اسرائیل. در مقابل سؤال «چه چیزی اسرائیل برای ترسیدن از آن دارد» به راحتی جواب داده می شود این هرگز نباید سؤال شود.

اما، آیا اسرائیل در مورد بی اعتنائی بیشتر به دموکراسی نگران است؟ براساس گفته ی بنی کاتزور که یک اسکان یافته ی قبلی است و جزو اولین گروههای اشغال گر در شمال ساحل غربی نزدیک به ۴۰ سال پیش بود، نه. آقای کاتزور تعجبی از اهداف اسرائیل ندارد. در یک مصاحبه اخیر او گفت: «ما به این جا برای استقرار دولتی دموکراتیک نیامده ایم، ما به این جا آمدم تا ملت یهودی را به سرزمین شان برگردانیم.» و ادامه داد: «در سراسر کشور این نظر که دموکراسی نیاز به تغییرات دموکراتیک دارد، در غیر این صورت حداقل به تغییراتی مهم باید تن داد، این نظرات بسیار شیوع دارند.»

چه گونه می توان اسرائیل را دموکراتیک نامید وقتی که سرزمین ملت دیگری را اشغال می کند، و مردمانش را طی دهه ها سرکوب می نماید، با سیاست تصفیه ی قاطع مردمانش و به انجام رساندن تدریجی آن. این رازی است که اعضای سنای آمریکا، آنانی که کمیته مشترک سیاسی اسرائیل - آمریکا را درست کرده و مخارجش را می دهند، می توانند جواب دهند. زمانی که اسکان داده شده ها قوانین بین المللی را زیر پا می گذارند، می توانند بدون مجازات مساجد را بسوزانند، باغهای میوه را نابودکنند و ماشینها را بسوزانند، اصل دموکراسی دیرزمانی است که در واقع مرده است.

اما، آقای کاتزور پرده را از جلو چشمان آنانی که توسط دلار آبیپاک (انجمن دوستی اسرائیل - آمریکا) کور شده بود، بازمی کند. یک اسرائیل دموکراتیک اکنون به طور قطع موجود نیست و هرگز نیز هدف نبوده است. برگرداندن مردم یهودی به کشوری که آنها قاطعانه حق خودشان می دانند، بدون در نظر گرفتن این که طی قرنهای گذشته ملت دیگری در آن زنده گی کرده و همیشه نیز آن جا بوده است، یک هدف می باشد. محروم کردن کشاورزان فلسطینی از امکانات

زنده گی شان و نابودکردن باغهای میوه ی آنان، و یا ایجاد ممانعت از حرکت درجائی که برای ۱۰ دقیقه راه رفتن باید به راهی ناجور با یک ساعت راه روی مجبور شوند؛ ممانعت از رفتن دانش آموزان به مدرسه با همین سیستم؛ ممانعت از این که زخمی ها و ناخوشها به خدمات طبی دست یابند، نه باعث امنیت ملی می شود و نه نشانی از اصول دموکراتیک دارد. اینها صاف و ساده اقدامات نژادپرستانه هستند که توسط یک دولت سرکوب گر با روشهای امپراتوری مرده در پاک سازی ملی سرزمینی توسط اشغال گران غیرقانونی صورت می گیرند.

...

اسرائیل می گوید بدون شرط و شروط «مذاکره» شود. فلسطینیان می گویند پایان دهی به فعالیت اسکان یابی غیرقانونی شرط برگشت به مذاکره است. اسرائیل خواست بیرون راندن فلسطینیان را دارد که در بیش از ۶۰ سال اخیر با موفقیت پیش برده است. اسرائیل صاحب یکی از قوی ترین ماشین جنگی در جهان است و توسط قوی ترین کشور جهان مورد حمایت می باشد. دلیلی نیست با یک کشور جهان سومی وارد مذاکره بشود؟ در برابر این امر فلسطینیان چه می توانند بکنند؟ طبق گفته آقای کاتزور سازش زمانی به وجود خواهد آمد که تمامی سرزمین فلسطین به اسرائیل ملحق شود و این هدف همیشه گی اسرائیل بوده است؟

...

آمریکا نشان داده است که در یک بلوک نادرستی حق زنده گی ملت فلسطین در صلح، احترام و آزادی را نفی می کند. رئیس جمهور محمود عباس حق داشت که از سازمان ملل حق شناسائی کشور فلسطین را به عنوان یک عضو مطرح نمود. به امید این که این درخواست امیدی را در ایجاد یک کشور مستقل به وجود آورد.





طبقه کارگر بود که تحت عنوان «بلاشویسم یهودی» تخطئه می شد.

استالین با محکوم نمودن ضد یهودیت نوشت:

ضد یهودیت در خدمت استثمارگران همانند چراغ راهنمایی است که کارگران را به سوی سرمایه داری منحرف کند... اما کمونیستها، به مثابه انترناسیونالیست دشمنان سوگندخورده و آشتی ناپذیر ضد یهودیت می باشند (ضدیهودگرایی)، استالین، آثار، جلد ۱۳، ص ۳۰)

دولت بورژوائی مدافع ضدفاشیسم، ماهیت فاشیسم را از طریق تخفیف آن به ضدیهودیت و جنگ پیروزمخفی می کند و مقصد عمده ی آن را: حذف تروریستی جنبش انقلابی طبقه ی کارگر، انکار می نماید. بعد از متحدشدن آلمان، تقریباً تمامی یادگارهای مربوط به تاریخ قربانیان فاشیسم توسط راهنماهای ضدفاشیسم بورژوائی تنظیم شده اند. این، کمونیسم و فاشیسم را معادل هم قلمداد نموده و دروغ مهیبی را انتشار می دهد. ضدفاشیسم بورژوائی که مورد حمایت نهادهای دولتی قرار می گیرد به صورت نوعی ضد کمونیسم تبلور می یابد. چنین تاییدیه ای طبعاً مربوط به بورژواها و خرده بورژواهایی نمی شود که مایل به شرکت در حرکت مشترک ضدفاشیستی، بدون مهر ضدکمونیستی، هستند.

تحت پرچم مسخره ی «ترمیم» جنایات آلمان فاشیست علیه مردم یهودی، آنانی که امروز در قدرتند به سوء استفاده از طرد ضدیهودیت می پردازند تا سیاستهای امپریالیستی دولت اسرائیل را توجیه کنند. به طرز مودبانه ای، نسل کشی یهودیان را برای توجیه سرکوب خشن خلق فلسطین مورد استفاده قرار می دهند.

رژیم اسرائیل با زیر پا گذاشتن قانون بین المللی، بخش بزرگی از فلسطین را اشغال می کند و به آزار رساندن، به زور گرفتن دارائی مردم خودش، آنها را جابه جا کرده و یا می کشد. کارگران فلسطینی در اسرائیل به طور ویژه ای استثمار می شوند؛ منطقه غزه تبدیل به «زندانی آزاد» شده است. صهیونیستهای ارتجاعی به توجیه سیاستهای دولت اسرائیل با ایده نولوژی نژادپرستانه یهودیان «مردم منتخب خدا» هستند،

جنبش کارگری آلمان - جلد ۴، صص ۵۶۴-۵۶۵)

ضدکمونیسم افراطی و توجیه ترور آشکار در نابودکردن جنبش انقلابی طبقه ی کارگر شیره ی جهان بینی فاشیسم را تشکیل می دهد. به منظور درک استوارترین پایه ی دیکتاتوری فاشیستی و سازمان دهی پایه توده ای اش، توجیهات ایده نولوژیک بیشتری مورد نیاز است.

نژادپرستی و ملت گرایی افراطی دو بخش جامع ایده نولوژی فاشیستی می باشند. این ایده نولوژیها به طوعوام فریبانه ای درجست و جوی برتر نشان دادن استثمارگران و استثمارشونده گان، حاکمان و مورد حکم واقع شده گان یک کشور و آشتی طبقاتی دادن آنها ست درمقابل با تبعیض نسبت به دیگر مردمان، مذاهب یا ملیتها و شرح این که آنها پست ترند. چنین نفرت فروشی هدفش ایجاد جدائی بین توده هاست. درکنار آن، فاشیسم تلاش می کند تا برخی اقشار انسانی را از طریق مادی به فسادبکشاند. بدین منظور، حمایت از طرحهایی نظیر ساختن خانه های اشغال شده، اتکاء به شادمانی آفرینی، سازماندهی و ارائه ی امکانات برای استراحت و فعالیتهای دوره تعطیلات، و کمک جمع کردن برای «مرخصی زمستانی» پیش برده می شود.

ایده نولوژی «برتری آریائی» تبعیضی بود علیه دیگر ملیتها و نژادها که «انسانهای فروتر» محسوب می شوند و یا علیه معلولان، هم جنس بازان، که می بایستی تحت نژادپرتر به کار می پرداختند و در غیر این صورت کشته می شدند. ضدیهودیت نقشی مرکزی بازی می کرد و نتیجه اش نسل کشی میلیونها یهودی اروپائی بود. تبلیغات چپان فاشیسم هیتلری از پیش قضاوتیهای قرون گذشته که توسط کلیسای مسیحی دامن زده می شد استفاده می کردند. آنها به نفرت علیه یهودیان این گونه دامن می زدند که: آنها «دشمنان طبقاتی» هستند که «بنابه تعریف، آلمانیهای معمولی را استثمار کرده و فریب می دهند. از سوی دیگر، سرمایه داران، کارگران و کارمندان، مالکان کوچک و مزرعه داران به عنوان «تجمع ملی» فارغ از تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی می باشند. درعین حال، ضد یهود بودن به منظور جداکردن کارگران از جنبش انقلابی

دموکراسی بورژوائی، منحل کردن پارلمان، کنترل و سانسور رسانه های توده ای، محروم ساختن کامل حقوق مردم، غیرقانونی کردن تمامی احزاب، منحل کردن اتحادیه های کارگری و ایجاد سازمانهایی با عضویت اجباری نظیر جبهه کار آلمان، یا داف؛ سرویس کار دولتی و نظام وظیفه اجباری، تهدید، حضور جاسوس و مراقبت گشتاپو، پلیس مخفی دولتی، در همه جا و در تمامی اوقات؛ همه نوع ترور، شکنجه، آزار، زندان، اردوگاه اسیران، کشتار، از جمله نابودکردن کامل بخشهایی از مردم - این سیاه ترین عکس العملی است که تا اعماق زنده گی اجتماعی نفوذ می کند. (جلد ۲، صفحات ۲۷۶ - ۲۷۷)

فاشیسم، آن گونه که تاریخ نویسان بورژوائی مایل به معرفی آن به مثابه یک «حادثه ی تاریخی»، بدخواهی شیطانی جنایت کاران فردی و باوراندن آن به مردمنده نیست. این بیان تقلای سرسختانه ی امپریالیسم برای دفاع از قدرت اقتصادی و سیاسی اش می باشد.

بدین ترتیب، قبل از سلطه ی فاشیسم هیتلری در آلمان در ۲۷ ژانویه ۱۹۳۲، در کلوب صنعتی دوسلدورف، هیتلر در میان بیشترین گروه داخلی سرمایه داری انحصاری آلمان به توافق در مورد برنامه ی امپریالیستی - فاشیستی رسید. وی در نطق اش اعلام نمود: - «نژادسفید» تنها زمانی می تواند موقعیت برتر خود را حفظ کند که خواست استاندارد زنده گی بهتر در مستعمرات را نابود کند.

- اقتصاد آلمان با گسترش بازار داخلی نیاز به «فضای حیاتی جدیدی دارد.»

- بزرگ ترین خطر برای این طرح وجود جهان بینی کمونیستی، سازمانهای کمونیستی و اتحادشوروی سوسیالیستی است که بیش از پیش در میان توده ها در سطح ملی و بین المللی نفوذ پیدا می کنند.

- در نتیجه، حزبی مثل حزب ناسیونال سوسیالیست کارگری آلمان لازم است تا «با قاطعیتی پایدار مارکسیسم را تا آخرین ریشه هایش در آلمان نابود کند.» (به نقل از تاریخ



می پردازند.

حتا کمونیستهایی که در شکست جبهه ی متحد ضد فاشیستی در برابر فاشیسم هیتلری مسئولیت داشتند از سرزنشها تبرئه نمی شوند، تئوری بورژوائی «مجرمیت جمعی» باید قاطعانه طرد شود. این مجرم و قربانی را یک سان قلمداد می کند، سرمایه مالی را سیم بکسل فاشیسم هیتلری از آتش به حساب می آورد، و مقاومت جسورانه و از خودگذشته بی شمار کمونیستها، سوسیال دموکراتها و مسیحیان را انکار کرده و رسوا می نمایاند.

وظیفه ی انترناسیونالیستی و ضدامپریالیستی جنبش انقلابی طبقه ی کارگر است که به مخالفت با تجاوز دولت اسرائیل و ترور صهیونیستی، برخیزد.

امپریالیسم آمریکا و بنیادگرایی مسیحی

در آمریکا ایده نولوژی فاشیستی و نژادپرستانه پیوسته ریشه های قوی در تعصب گرایی مذهبی داشته است. در اصل، نظریه «بنیادگرایی» به آموزشهای کلیسیاهای مسیحی پروتستانهای آمریکا برمی گردد. فلسفه ی متافیزیکی - ایده آلیستی آنها در مورد زنده گی تاکید می کند که انجیل «تنها منبع حقیقت مطلق... - بدون اغراق، کامل و فناپذیر... نه فقط در رابطه با مواضع خدانشناسانه و اخلاقی، بلکه همچنین از نظر تاریخی و علمی» است (زیگفرید هاس و دیگران، بنیادگرایی مذهبی، ص ۷۱ به آلمانی)

در ارتباط با جهان بینی خصلت ارتجاعی بنیادگرایی امروزی بیان خود را به ویژه در **خلقت گرایی**^(۱)، که در این سالهای اخیر به طور تهاجمی در آمریکا و کشورهای اسلامی انتشار داده شده است بخشا حالتی هشدار دهنده به ویژه در میان توده خرده بورژوازی یافته است.

در اوت ۲۰۰۵ رئیس جمهور سابق آمریکا جورج دابلیو بوش در برابر روزنامه نگاران اعلام کرد که اصول «نقشه آگاه مند» باید در مدارس در کنار تئوری داروین در مورد تکامل انواع تدریس شود. در برخی از ایالات آمریکا از سال ۱۹۹۰ تا کنون تدریس داروینیسم به عنوان تئوری علمی

در دانش گاهها غدن شد. از ۲۰۰۸ در ایالت کانزاس معلمان را مجبور کردند به «شک قابل ملاحظه در علمی بودن تئوری کامل انواع» گردن بگذارند.

در مبارزه با «تروریسم» دولت بوش روش **شیطان سازی مذهبی از اسلام** و کارزار جهانی پرسروصدائی علیه بنیادگرایی اسلامی «شبکه تروریستی القاعده» را به راه انداخت. رئیس جمهور ج.د. بوش به علاوه جهان را به دو بخش کشورهای خوب و بد تقسیم کرد. تمام کشورهای که حاضر نبودند در برابر استبداد امپریالیسم آمریکا گردن بگذارند در «محور شرارت» قرار داده شدند. بوش از جمله جمهوری دموکراتیک خلق کره، کوبا و همچنین عراق را در این محور به حساب آورد. هرگونه عملیاتی علیه این کشورها از جمله تهاجم مسلحانه که خلاف قوانین بین المللی بود، نظیر تجاوز آمریکا به یوگوسلاوی، عراق و افغانستان، توجیه شد. به علت این که آمریکا «خواست خدا» را انجام می دهد، این گونه تجاوزات تحت عنوان علیه «شرورها» نام گذاری شد. بدین ترتیب، تعصب گرایی مذهبی توجیه این ادعای ابر قدرت امپریالیستی آمریکا برای سلطه بر جهان گردید.

امپریالیسم آمریکا و شکل فاشیستی مبتنی بر اسلام گرایی

زیگنیو برزژینسکی مشاور امنیتی کارتر رئیس جمهور آمریکا برای مرکز مطالعات استراتژی و بین المللی کاری کرد. او قبلا در سال ۱۹۹۳ در کتابش از خارج از کنترل یاد نمود. در آشوب جهانی در آستانه ی قرن بیست و یکم، آمریکای ابر قدرت خود را به صورت «ابر تحمیل شده در جهانی یافت که به طور فزاینده ای شبیه آتش فشانی از خواسته های سرکوب شده و شدت یابی آگاهی از بی عدالتیهای اساسی است (ص ۱۴۶). او از فروپاشی حجیم تمامی ارزشهای پذیرفته شده به ویژه در جهان پیش رفته اظهار تاسف نمود» (همانجا، مقدمه، ص X) و دفاع از تجدید حیات مذهبی و به خصوص مسیحیت و اسلام را مطرح کرد.

این توسل به ایده آلیسم دینی بیان زوال ایده نولوژی بورژوائی، **خصلت ارتجاعی و فقدان دید نسبت به آینده** است و انعکاسی

است از پوسیده گی امپریالیسم، تنزل نه تنها اقتصاد و قدرت سیاسی، بلکه هم چنین قدرت جهان بینی اش.

سوء استفاده از دین سابقه ای طولانی دارد. به خصوص باید قاطعانه علیه **به کارگیری دین به عنوان سلاحی امپریالیستی** جهت نابود کردن مبارزه ملی و اجتماعی رهائی بخش توده ها به مخالفت برخاست.

جدائی دین از دولت یکی از مهم ترین دست آوردهای جنبشهای رهائی بخش بورژوائی در قرنهای ۱۷ و ۱۸ بود. فردریک انگلس این مبارزات را ضد اشرافیت فئودال و ضد توجیه تئوریک حاکمیت اشرافیت می دانست. در مقدمه نوشته اش انقلاب آقای دورینگ در علم او نوشت:

دین، علوم طبیعی، جامعه، نهادهای سیاسی - هر چیز مورد بی دریغ ترین نقد قرار گرفت؛ هستی هر چیزی می بایستی در برابر صندلی قضاوت عقل مورد اثبات یا رد قرار می گرفت؛... هر شکلی از جامعه و دولت موجود، هر تصور سنتی کهن تحت عنوان غیر عقلانی بودن به درون آشغالدانی پرتاب می شد؛... از آن به بعد خرافات، ناعدالتی، امتیاز، سرکوب می بایستی حذف می شدند... (مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۲۵ صص ۱۶ و ۱۹)

با وجود این، وقتی که بورژوازی بر فئودالیسم پیروز شد و قدرت سیاسی را به دست آورد، تضاد طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا به جلو صحنه آمد و بورژوازی به طور فزاینده ای خود را از افکار مترقی در مورد روشننگری متمایز نمود. با تکامل به امپریالیسم بورژوازی تلاش کرد تا از نو دین را در خدمت اهداف سیاسی ارتجاعی اش در آورد.

مارکسیست - لنینیستها پیوسته به اعتقادات مذهبی فردی احترام گذاشته اند. این امکان می دهد که افراد مذهبی به جنبش طبقه کارگر، جنبشهای آزادی بخش ملی و جنبشهای انقلابی اجتماعی - علاوه بر جهان بینی اساسا متفاوت شان - راه یابند.

در **افغانستان**، از ۱۹۷۹ سازمان جاسوسی سیا به نیروهای ارتجاعی که اکثرا دارای ساختار سنتی قبیله ای بودند، در مقابله با تجاوز سوسیال - امپریالیسم شوروی،

انترناسیونالیسم کمونیستی: وحدت در سطح کشوری و جهانی است!



بورژوازی با زمین داران بزرگ و رهبران مذهبی می باشد. این حاکمیت مستقیماً علیه تلاش توده ها برای آزادی ملی و اجتماعی است؛ به طور ویژه هدفش جلوگیری از انقلاب سوسیالیستی و پیش رفت بشریت به سوی جامعه ی آزاد می باشد. بدین ترتیب منافع رژیم فاشیستی ایران و امپریالیسم باهم انطباق می یابند.

(۱) - از کلمه لاتین create = create. خلقت گرایی می آموزد که جهان و زمین، حیات و بشر خلق شده اند آن طور که انجیل گفته است: با دخالت مستقیم خدا. با نظریه «نقشه آگاهمند» خلقت گرایی مدعی ارائه خود به صورتی علمی است. با وجود این، مستقیماً در مقابل دیدگاه ماتریالیستی تکامل داروین قرار داد.

(۲) - اسامه بن لادن پسر یک میلیاردی عربستان سعودی است. او با دستگاه جاسوسی آمریکا همکاری می کرد، به دهها هزار نفر از «مبارزان آزادی» کمک کرد که علیه نیروهای شوروی در افغانستان تمرین ببینند. آنها نهایتاً موفق شدند و نیروهای اتحاد شوروی عقب نشینی کردند. وقتی که آمریکا، انگلستان و دیگر امپریالیستها سپس به اشغال افغانستان پرداختند، بن لادن همان جنگ جویان را هدایت کرد تا علیه نیروهای اشغال گردید با همان وسایل بجنگند. از آن زمان، در تبلیغات آمریکا و متحدانش او «تروریست» خوانده شد.



از سایت زبان
های خارجی
حزب رنجبران
ایران دیدن کنید!
http://www.ranjbaran.org/01_eng-lish

کمک رسانه های غربی، آیت الله خمینی که در نزدیکی پاریس پناهنده بود و ممنوع از فعالیت سیاسی به مثابه رهبر اپوزیسیون ایرانیان معرفی شد. به منظور سرکوب جنبش انقلابی طبقه کارگر در ایران، آنها سازمان ترور ضدانقلابی درست کردند بر پایه توده ای خرده بورژوازی ارتجاعی و سرمایه دار شده در ارتباط با ساختار سلسله مراتبی جامعه مذهبی اسلامی. این سازمان به همکاری با سازمانهای جاسوسی آمریکا پرداخته و هزاران انقلابی را از بین بردند.

این ترور ضدانقلابی جنبش انقلابی طبقه کارگر و توده ها را سرکوب نمود؛ **دیکتاتوری فاشیستی** در ایران مستقر شد.

طی ده سال اول حاکمیت اش، رژیم ایران بیش از ۲۰۰۰۰ زندانی سیاسی را کشت، در میان آنها اکثر رهبران انقلابی و فعالان انقلاب ۱۳۵۷ بودند. سازمانهای کارگری ممنوع شدند؛ تا به امروز، مبارزات کارگری و اعتراضات مردم به طور وحشیانه ای سرکوب می شوند. رژیم با استفاد از سنتهای اسلامی، عادات قرون وسطایی را به نام «قانون اسلامی» زنده کرده و آنها را به بخشی از ترور دولتی تبدیل نموده است. سرکوب ویژه زنان شدت یافته، ازدواج اجباری، سنگسار، «کشتار پاکدامنه» روبه افزایش اند. چنین تکاملی در آغاز قرن ۲۱ نشانی است از سرسختی امپریالیسم در گذار به بربریسیم. ضمناً مخالفت امپریالیسم آمریکا با دانش جویان ایران، به خاطر آن است که آنها با هژمونی آن مخالفند و مایل نیستند که کشورشان را در اختیار سرمایه مالی جهانی قرار دهند. اما ترور فاشیستی قادر به درهم شکستن مقاومت مردم ایران نیست.

رژیمهایی که امروز به اصطلاح «دولت خدائی» (تئوکراسی) در ایران نامیده می شوند به عنوان «اسلام سیاسی» یا «اسلامیسم» شناخته می شوند. اما این نام گذاری نادرست است، چون که آنها علت اصلی و سیاسی نیروهای هدایت کننده بنیادگرایی دینی که **شکلی از ترور فاشیستی است** را پرده پوشی می کنند. نه مذهبی بودن بخش وسیعی از توده ها و نه حتی شرکت در سیاست افرادمذهبی وجه اصلی نیستند؛ بزرگ ترین دشمن توده ها در ایران نیز فاشیسم است چون که نظام حاکم ارتجاعی ترین بخش متحد

کمک سازمانی و سازوبرگی کرد. به علاوه، مزدوران سازمان داده شده توسط بن لادن^(۱) به افغانستان فرستاده شدند تا با وسایل نظامی و تروریستی در مقاومت آن جا شرکت کنند. بدین منظور افراد جنگ جو در اردوگاههای آمریکا، اما اکثراً در پاکستان و افغانستان تمرین نظامی دیدند. در ژانویه ۱۹۹۸، زیگنیو برزینسکی طی مصاحبه ای با مجله فرانسوی نوول اوبسرواتور پذیرفت که آمریکا از نیروهای بنیادگرایی اسلامی از ۳ ژوئیه ۱۹۷۹ و ۶ ماه قبل از اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیستها حمایت می کرد. این روزی بود که رئیس جمهور کارتر رهنمود کمک مخفیانه را صادر نمود. برزینسکی ادامه می دهد: این عملیات مخفی فکری عالی بود. اثر آن گیرانداختن روسها در تله افغانستان بود... روزی که شورویها به طور رسمی از مرز عبور کردند، من به رئیس جمهور کارتر نوشتم: ما اکنون فرصت یافته ایم که برای شوروی جنگ ویتنام اش را ترتیب دهیم. به راستی، طی ۱۰ سال، مسکو می بایستی جنگ غیرقابل تحملی را ادامه می داد، جنگی که باعث از دست دادن روحیه و نهایتاً فروپاشی امپراتوری شوروی گردید (نوول اوبسرواتور، شماره ۱۷۳۲، ۱۵-۲۱ ژانویه ۱۹۹۸، ص. ۷۶؛ ترجمه شده به آلمانی).

در کتاب: غروب خدایان - در «نظم نوین جهانی»، در این باره می خوانیم: تشویق اولیه ی نیروهای بنیادگرایی ارتجاعی با فرض جلوگیری از مبارزه آزادی بخش خلقها و ایجاد مانعی در مقابل خیزشهای جدید در مبارزه برای سوسیالیسم حقیقی صورت گرفت: طالبان ارتجاعی افغانستان همانند ژنرال نوریگا در پاناما، صدام حسین در عراق، ابو سیف در فیلیپین یا پینوشه آدم کُش در شیلی (صص ۴۸۶ - ۴۸۷).

در پایان دهه ی ۱۹۷۰ مبارزه اجتماعی در **خاورمیانه**، بلند شد و کشورهای مختلفی را ناثبات کرد. در ایران تکامل اوضاع منجر به انقلاب علیه رژیم ارتجاعی شاه در ۱۹۷۹ شد. مردم ایران مهم ترین حاکم محلی امپریالیسم در منطقه را به زیر کشیدند که به خاطر منابع نفتی اش اهمیتی استراتژیک داشت. و بدین ترتیب، به ضدانقلاب خونین تری توسط امپریالیسم میدان داده شد. آنها به نیروهای ارتجاعی اسلامی متوسل شدند تا جلو تکامل انقلاب گرفته شود. به



فریاد می زند. "یا سوسیالیسم، یا بربریت" (روزا لوکزامبورگ) چنین است راهی که امروز در برابر بشریت قرار گرفته است. مسبب وضعیت کنونی نیز چیزی جز نظام سرمایه داری حاکم بر جهان نیست. رهائی از این وضعیت نیز درگروبرخاستن امواج خروشان مبارزاتی علیه این نظام می باشد. "آینده درخشان است و راه پرپیچ و خم" (مائو) و برای بنای چنین آینده ای باید در اتحادی فشرده به پاخیزیم!

ک. ابراهیم - ۱۹ بهمن ۱۳۹۰



**بجز نوشته هایی که با
امضای تحریریه منتشر
می گردد و بیانگر نظرات
حزب رنجبران ایران
می باشد، دیگر نوشته
های مندرج در نشریه
رنجبر به امضا های فردی
است و مسئولیت آنها با
نویسندگانشان می باشد.**

نکاتی پیرامون... بقیه از صفحه آخر

خود را به جنبش های انقلابی سرنگون ساز تبدیل سازند. خیلی از رهبران این جنبش ها هنوز از یک توهم ساده لوحانه تاریخی رنج می کشند و آن این که آن ها عمیقاً بر آن هستند که تغییر جهان و استقرار یک جهانی بهتر بدون "تسخیر قدرت" سیاسی امکان دارد. به اعتقاد این نگارنده روند اوضاع پر تلاطم جهان از عروج امواج خروشان "بهار عربی" در کشورهای پیرامونی گرفته تا اوجگیری جنبش های "فتح و اشغال" کاخ ها و نهادهای مالی اولیگوپولی ها در کشورهای مرکز و سرنوشت آن ها نشان خواهند داد که مسئله تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جهانی بهتر دو مقوله جداناپذیر از هم نیستند. با درک و شناخت این امر است که استراتژی "ادغام تنوع ها" علیه نظام جهانی سرمایه در بین روشنفکران

پیش نیست و در جامعه ی جهانی اگر قرار بر استفاده از علوم و تکنولوژی در خدمت ارتقاء سطح زنده گی انسانها و نه کشیدن آخرین رمق آنها در کار بود، اکنون روند پائین آوردن ساعات کار روزانه، و بالابردن اوقات فراغت هفته گی و سالانه انسانها می بایستی ادامه می یافت و بشر می توانست با ۶ ساعت کار در روز و ۳۰ ساعت در هفته، کار را نه به عنوان یک امر اجباری بلکه به عنوان یک فعالیت دل خواهانه انجام دهد.

دیگر نه صحبت از بی کاری می شد که امروز به صورتی لاینحل در جوامع سرمایه داری پیشرفته سالها است که ادامه می یابد، نه دغدغه ای برای سال خورده گان به وجود می آمد که در دوران پیری و کهولت حتا از امکانات زیست اندک هم بی بهره گردند، نه انباشت عظیم سرمایه در یک قطب و فقر عظیم در قطب دیگر پدید می آمد، نه جوانان در ابتدای زنده گی شان با پدیده ی بی کاری روبه رومی شدند و از فشار روحی به مواد مخدر پناه می بردند، نه اسکلت کودکان شیرخوار را در تلویزیونها به نمایش می گذاشتند تا رفاه نسبی موجود در کشورهای پیش رفته را به رخ جهانیان بکشند و مردم را وادار به سکوت کنند و...

امروز که جوانان در برخی از کشورهای اروپائی با بی کاری ۲۵٪ شان روبه روهستند، صحبت از بالابردن سن افراد کهن سال چیزی جز به سُخره گرفتن عقل انسانها نیست. اما نظام سرمایه داری که کفگیرش به ته دیگ رسیده و دیگر قادر نیست به آسانی نیروی کار کارگران و زحمت کشان جهان را هم راه با ثروتهای ملل ضعیف جهان به غارت ببرد، درصد فشار در هر کشور روی نیروی کار خودی گذاشته است. مزد کارگران و زحمت کشان را ثابت نگه می دارند، حتا کمتر می کنند، اخراج کارگران شدت یافته است، به بهانه ی این که در بحران هستند و اگر به مزد کمتری سر فرود آورند ناگهان کاری که نبود پیدا می شود! ولی از سوی دیگر کلیه ی هزینه های زنده گی، اعم از اجاره خانه ها، مواد غذایی، ایاب و ذهاب، مواظبتهای بهداشتی و غیره، را افزایش می دهند. برای پیش برد این برنامه ها هم هر جا که لازم تشخیص دهند، جنگ و کُشت و کُشتار راه می اندازند. این چیز دیگری جز قدم گذاشتن در بربریت در سطحی گسترده تر نیست.

این وضع ضرورت سازمان یابی هر چه گستره تر طبقه ی کارگر و توده های زحمت کش را زیر رهبری احزاب پیشرو پرولتاریا

بربریت سرمایه داری... بقیه از صفحه آخر

گی، مردم به سن ۶۷ ساله گی رضایت بدهند و فعلاً مدتی در این سال پرداختها ادامه یابد تا دوباره پیشنهاد افزایش مرز باز نشسته گی مطرح شود. سناریوی دوم این است که بحران به قدری عمیق است که بالابردن دو سال کافی برای رهائی از بحران نیست و لذا باید کار را با طرح ۷۵ سال یک سره نمود!

پیش روی نظام سرمایه داری به سوی بربریت با بررسی این مسئله کاملاً هویدا می شود. اگر به تاریخ رشد جامعه ی سرمایه داری نگاه کنیم در قرون ۱۷ و ۱۸، ساعات کار روزانه ی کارگران بعضاً تا ۱۸-۱۶ ساعت در روز می رسید. با مبارزات پیوسته و بی امان کارگران، به تدریج ساعات روزانه کار به ۱۲-۱۴ ساعت تقلیل یافت و در قرن ۱۹ و با تصویب ۸ ساعت کار روزانه درکنگره انترناسیونال سوسیالیستی در سال ۱۸۸۹، مبارزه برای تحمیل ۸ ساعت کار در روز به کارفرمایان مطرح شد و از آن تاریخ تا به امروز کم و بیش این تعداد ساعت کار به ویژه در کشورهای پیش رفته صنعتی تدریجاً پذیرفته شده است. هر چند که حتا در این کشورها کارفرمایان تا آن جا که بتوانند ساعات کار روزانه را افزایش دهند، از این کار پرهیز نمی کنند!

به همین ترتیب طی ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال اخیر هر چه به حال نزدیک تر می شویم اوقات فراغت هفته گی و سالانه کارگران به ترتیب از ۷ روز کار به ۶ روز کار و نهایتاً به ۵ روز کار در هفته و از یک هفته تعطیلی در سال تا دو هفته، سه هفته، چهار هفته و در اندک کشورها تا ۵ هفته مورد پذیرش قرار گرفت.

از آن جا که ارزش اضافی به دست آمده سرمایه داران در رابطه ی مستقیم با زمان کار و بارآوری کار هست، اگر این کم شدن ساعات کار باعث عدم دست یافتن به ارزش اضافی و نهایتاً از دست رفتن انباشت سرمایه و حتا کم شدن آن می شد، طبعاً طی صد هاسال، کارفرمایان تن به این رفرمها نمی دادند، چون که این اجباراً آنها را به ورشکسته گی می کشاند. برعکس طی این مدت نظام سرمایه داری به چنان انباشت عظیمی دست یافت که هرگز در تاریخ بشر چنین موقعیتی را نداشت. چرا؟

با رشد علم و تکنیک، بارآوری کار به قدری افزایش یافته است که قابل مقایسه با کار در هر رشته معین ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال

کارگران و زحمت کشان بحران سرمایه داری را نپردازید!



متعهد (چالشگران ضد نظام) ترویج و رونق پیدا خواهد کرد. تا زمانی که این ادغام تاریخی به وقوع نپیوسته و نظام به طور جدی توسط چالشگران زیر سنوال قرار نگرفته ادامه پروسه فقر زائی با اعمال سیاست های حاکم بر "بازار آزاد" سرمایه داری در جهت انباشت سرمایه توسط صاحبان ثروت و قدرت ادامه خواهد یافت.

۲- در طول تاریخ سرمایه داری، انباشت ثروت پیوسته از طریق پروسه محروم سازی توسط سرمایه داران کلان صورت گرفته است. عمل محروم سازی فقط در دوره "انباشت اولیه" در اوان شکلگیری و رشد سرمایه داری به وقوع نپیوسته بلکه این پدیده فلاکت بار ویژگی همیشگی و مدام نظام واقعاً موجود سرمایه داری تاریخی بوده است. یعنی عمل محروم سازی از آغاز "عهد مرکانتالیسم" در دهه های آخر قرن پانزدهم شروع گشته و سپس در دوره های متحول سرمایه داری در پانصد سال گذشته به طور پیوسته و مدام ادامه یافته است. در عصر مرکانتالیسم (۱۷۰۰ - ۱۴۰۰) که یک دوره نسبتاً طولانی گذار در جوامع عمدتاً اروپای آتلانتیک، از شیوه های تولیدی پیشاسرمایه داری به دوره شیوه های سرمایه داری را در بر می گیرد، تسخیر قاره آمریکا و تجارت جهانی برده با تمرکز روی قاره آفریقا نقش مرکزی و کلیدی در حرکت سرمایه (گلوبالیزاسیون) و تشدید پروسه محروم سازی ایفاء می کردند. عمل انباشت از طریق محروم سازی در سرتاسر سرمایه داری عصر رقابت نوع (لیبرالیستی) در قرون هیجدهم و نوزدهم ادامه یافته و سپس با شکلگیری مونوپول های مالی - صنعتی عصر رقابت نوع انحصارات (از ربع آخر قرن نوزدهم تاکنون) از طریق صدور سرمایه در سطح وسیعتری به کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و نومستعمره پیرامونی شدت یافته است. تلاش مدام صاحبان ثروت و قدرت (یک در صدی ها) برای صدور سرمایه به کشورهای پیرامونی سه قاره برای نگاهداشتن هزینه های تولید در سطح خیلی پائین در خدمت تامین ابر سود بود. این امر باعث گشت که در دهه های بعد از جنگ دوم جهانی در دوره هژمونی آمریکا (عهد طلانی سرمایه داری = ۱۹۷۵ - ۱۹۵۰) اولیگوپولی ها مقدار قابل توجه و معتناهی از تولیدات کالائی را به کشورهای پیرامونی منتقل سازند، این روند انتقال تولید کالا به خارج از کشورهای مرکز که بعدها به اسم "انتقال منابع به خارج" معروف

گشت در فاز نئولیبرالیستی حرکت سرمایه (از آغاز دهه ۱۹۸۰ به این سو) شدیدتر گشت. لازمه و شرط اصلی این انتقال همانا ایجاد شرایطی در کشورهای پیرامونی بود که منجر به رشد و نمو یک ارتش ذخیره عظیمی از کار ارزان در کشورها گردد. این شرایط از طریق پروسه های صنعتی سازی و رفورم های قلابی و کاذب ارضی - دهقانی (ناشی از آن پروسه ها) در چهار دهه گذشته از آغاز دهه ۱۹۷۰ به این سو آماده گشت. این فعل و انفعالات که بالطبع منجر به روند دردناک "دهقان زدائی" عظیم و فراگیر گشت در تاریخ محروم سازی های پانصد ساله سرمایه داری کم نظیر و حتی بی سابقه بودند. به عبارت دیگر در فاز فعلی گلوبالیزاسیون که به اسم نئولیبرالیسم بازار آزاد معروف است ما شاهد کنده شدن میلیون ها میلیون دهقان و برزگر و پرتاب آنها به شهرهای بزرگ کشورهای پیرامونی (از مانیلا، شانگهای، مومبای، کراچی، تهران و... گرفته تا قاهره، ژوهانسبورگ، سائوپولو، ریودوژانیرو و...) گشته ایم. عاملین این روندهای دردناک محروم سازی، اولیگوپولی های کشاورزی - مالی و صنعتی - مالی کشورهای مرکز هستند که هدفشان صرفاً انباشت سرمایه از طریق اخذ ابرسود است. این اولیگوپولی های حاکم بر نظام سرمایه غافل از این امر هستند که آن محملی که به سرمایه داران در قرون هفدهم و هیجدهم فرصت داد که با استفاده از آنها از عروج شورش های عظیم انفجار آمیز جلوگیری کرده و به پروسه های ویران ساز محروم سازی منبعث از پروسه انباشت ثروت و قدرت ادامه دهد، امروز یا وجود ندارند و یا کارائی خود را از دست داده اند.

۳- در آغاز سرمایه داری رقابتی در قرون هفدهم و هیجدهم میلادی سرمایه داران اروپائی بعد از نفوذ و تهاجم در روستاهای اروپا (کندن دهقانان از زمین ها و پرتاب آنها به شهرهای بزرگ اروپائی) قادر بودند که بخش قابل توجهی از این دهقانان پرتاب شده به شهرها را پرولتریزه کرده و به نیروی کار در کارخانه ها تبدیل سازند. مضافاً اولیگارشی های حاکم در کشورهای توسعه یافته صنعتی اروپا (مثل انگلستان، فرانسه، هلند و...) قادر بودند، بخش قابل ملاحظه ای از روستائیان پرتاب شده به شهرها را بعد از بسیج و تربیت روانه مستعمرات خود در آمریکا، استرالیا و سپس کشورهای آفریقا و آسیا سازند. امروز در مرحله تاریخی سرمایه داری انحصاری، نظام جهانی با پروسه های فلاکت بار دهقان

زدائی در کشورهای پیرامونی شرایطی ببار آورده که در آن کشورها میلیارد ها انسان "پرولتریزه شده" بوجود آمده اند که زیر خط فقر زندگی کرده و در صد قابل توجهی از آنان بی کارند. مطابق گزارش "سازمان جهانی کار" بین سال های ۱۹۸۰ و ۲۰۰۷ تعداد نیروی کار در سطح جهانی از یک میلیارد و نهصد میلیون نفر به سه میلیارد و صد میلیون نفر (۶۳ درصد) افزایش یافته است. ۷۳ درصد این نیروی کار (پرولتاریا) برخلاف گذشته در کشورهای توسعه نیافته پیرامونی هستند. شایان ذکر است که امروز ۴۰ درصد کارگران جهان نه در کشورهای اروپا و آمریکا بلکه در دو کشور چین و هندوستان زندگی می کنند.

۴- علیرغم وقوع این پروسه عظیم، عمق و وسعت پولاریزاسیون دقیقاً به خاطر تشدید آهنگ جهانی گزائی سرمایه (گلوبالیزاسیون) توسط اولیگوپولی ها نه تنها کمتر نشده بلکه شدیدتر نیز گشته و جهان را به سوی یک نظم پر از آشوب "اپارتاید جهانی" سوق داده است. برای این که درک و انگاشت خود را از این "شکاف جهانی" غنی تر سازیم بگذارید به دو فاکت تاریخی اشاره کنیم: تا سال ۱۸۲۰ درآمد سالانه کشور چین بیش تر از درآمد سالانه کشورهای توسعه یافته اروپا بود. بین سال های ۱۸۲۰ و ۱۹۰۰ (که در طول آن کشور چین بعد از شکست در "جنگ تریاک" با انگلستان به تدریج از یک کشور مستقل آسیائی به یک کشور نیمه مستعمره تبدیل گشت) این درآمد سالانه از نسبت "یک به یک" به نسبت "یک به بیست" به نفع نیروهای امپریالیستی و به ضرر چین تنزل یافت. فاکت تاریخی دوم این که کشور ایران قرن ها (تا اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم) در حوزه های سیاسی، فرهنگی و به ویژه اقتصادی، موقعیت بسیار ممتاز و مناسبی در روابط بین المللی داشت و یکی از قطب های مهم جذب و ادغام سرمایه در صحنه جهانی آن روز محسوب می گشت. مثلاً در اوایل قرن هفدهم مالیات فقط یک شهر بزرگ هم چون تبریز در ایران به طور تقریبی برابر با کل مالیات کشور فرانسه بود. توازن پرداخت ها و توازن بازرگانی کشور ایران برابر و بعضی سالها بیش تر از کشورهای اروپای آتلانتیک آن زمان بود. ولی بعد از افول و اضمحلال حاکمیت صفویه در اوایل قرن هیجدهم و رسوخ و نفوذ قدرت های استعماری اروپا، اقتصاد و بورژوازی تجاری ایران در سال های ۱۷۵۰ تا ۱۷۷۵ میلادی از بازار گسترده و طبیعی خود



محروم گشت. در چنین شرایط بحرانی کشور ایران به صحنه قدرت نمائی و عرصه رویارویی نیروهای استعمارگر اروپای آتلانتیک در آمده و در دهه های آغاز قرن نوزدهم به یک کشور نیمه مستعمره تبدیل شد. می توان گفت بازرگانی خارجی در کشور ایران که تا اوایل قرن نوزدهم مزاد درآمد داشت در اواسط قرن نوزدهم بودجه کل آن تا یک دهم بودجه کشور فرانسه آن زمان کاهش یافت. این فاکت ها به هیچ وجه فقط محدود به کشورهای چین و ایران نمی شوند. بررسی تاریخ تکامل نظام جهانی نشان می دهد که پروسه های فلاکت بار انباشت از یک سو و محروم سازی از سوی دیگر در جریان حرکت سرمایه در سطح جهان از اول پیدایش سرمایه داری وجود داشته و پولاریزاسیون جهانی منبعث از آن (تقسیم جهان به کشورهای مسلط مرکز و پیرامونی در بند) از اول پیدایش و رشد سرمایه داری وجود داشته و عمق و وسعت آن در عصر سرمایه داری انحصاری در عرض ۱۲۵ سال اخیر، شدیدتر گشته است.

۵ - در تاریخ سرمایه داری عصر انحصاری که غالباً به نام اولین شکل گیری جامع یک دگرذیسی به غایت کیفی در تاریخ سرمایه داری (امپریالیسم) معروف است، ما می توانیم دو موج عظیم در روند انحصار سازی را در ۱۲۵ سال گذشته (از ۱۸۸۵ تا کنون) مشاهده کنیم: موج اول مونوپولیزاسیون در حدود اوایل دهه ۱۸۸۰ شروع گشته و تا سال ۱۹۴۵ ادامه داشته است. موج دوم در آغاز دهه ۱۹۷۰ آغاز گشته و در فاز فعلی گلوبالیزاسیون (گسترش قوانین بازار آزاد نئولیبرالیسم) درجه انحصار سازی (مونوپولیزاسیون) به یک سطح بی سابقه بالائی در تاریخ سرمایه داری انحصاری رسیده است. اگر در بحبوحه موج اول در اوایل قرن بیستم، تعداد شرکت های کلان نفتی که ذخایر شناخته شده ی نفت جهان را به طور انحصاری در تحت کنترل خود داشتند، متجاوز از سی کمپانی نفتی بودند امروز این تعداد در اوج موج دوم به خاطر ادغام و فشرده گی بی حد و بی سابقه اولیگوپولی ها به کمتر از ده کمپانی رسیده اند.

۶ - ادغام و فشرده گی بی سابقه اولیگوپولی ها (کم شدن تعداد آن ها) نشان می دهد که در موج دوم سرمایه داری انحصاری پروسه مونوپولیزاسیون، کمپانی ها را عمومی تر، جهانی تر و مالی تر ساخته است. منظور از "عمومی تر" شدن اولیگوپولی ها این است که برخلاف گذشته اولیگوپولی ها نه

در یک حیطه معین، بلکه در حیطه های متعدد و متکثر اقتصاد (حیطه های منابع طبیعی، انرژی، صنایع ماشینی و نظامی، کشاورزی، تکنولوژی و...) موقعیت انحصاری کسب کرده اند. منظور از جهانی تر شدن این است که وسعت جغرافیائی فعالیت اولیگوپولی ها مثل گذشته ها محدود به یک تعدادی از کشورهای هم جوار و یا بخشی از منطقه (حوزه های نفوذ) مشخص و معینی محدود نبوده بلکه حوزه فعالیت این اولیگوپولی ها در بازاری به بزرگی کره خاکی است. ولی مالی تر شدن اولیگوپولی ها محتاج توضیح بیشتری است. خیلی از تحلیلگران (از جمله بخشی از چپ های مارکسیست) تمایل دارند که سرمایه داری انحصاری کنونی را هم چنان مثل گذشته به دو بخش مالی و بخش تولیدی تقسیم کنند. در صورتی که بخش مالی و بخش تولیدی در سرمایه انحصاری دو روی یک سکه اند. به عبارت دیگر، امروز ما دارای یک "بخش مالی" (بانک ها، کمپانی های بیمه، نهادهای حقوقی و بازنشستگی) و یک بخش تولیدی خوب و سالم نیستیم. آن چه واقعیت دارد اینست که اولیگوپولی ها همگی به درجات مختلف در بست مالی شده اند در عین حال صاحبان کمپانی های کلان کالاهای تولیدی صنعتی، کشاورزی، تسلیحاتی نفتی نیز هستند. در واقع این اولیگوپولی ها به خاطر ادامه تسلط انحصار گرانه خود محتاج هستند که پیوسته خود را مالی تر سازند. در هم تنیده شدن و ادغام بخش مالی و بخش تولیدی در تارو بود اولیگوپولی ها ریشه در نظامی دارد که امروز به مرحله کهولت و بالاخره "رکود" خود رسیده است.

۷ - این رکود و ایستادگی که در اوایل دهه ۱۹۷۰ (دوره آغاز موج دوم مونوپولیزاسیون) آغاز گشت خود را در کاهش سریع و چشمگیر در صد رشد سود و سرمایه گذاری در کشورهای امپریالیستی سه سره (آمریکا، ژاپن، و اتحادیه اروپا) نمایان ساخت. این رکود که در واقع ناشی از فراوانی تولیدات در مقابل تقاضا و نتیجتاً کاهش در سرمایه گذاری در حوزه تولیدات بود به پروسه مالی سازی شدت بخشیده و منجر به ایجاد حباب های مالی در بازار و جامعه گردید. گسترش این حباب ها منتج از خصوصی سازی ها (مقررات زدائی) و یا از شیوع سپرده های فرعی بانکی (که بر اثر وام دادن بانک به مشتری یا توسط سپرده گذاشتن وجوه به منظور پرداخت وام ایجاد می شود) نیست. این حباب ها منبعث از احتیاجی است که در وجود و تارو بود

نظام سرمایه داری معاصر ارثی و نهفته است. به کلامی دیگر روند مالی سازی (مالی تر شدن) کل اولیگوپولی های نظام که جهانی تر و عمومی تر هم گشته اند. تنها راه و وسیله موجود است که صاحبان ثروت و قدرت می توانند خود را برای مدت کوتاهی هم که شده از عواقب رکود و ایستادگی فراگیر و عمیق که اقتضای طبیعی سرمایه داری است، نجات دهند. نتیجه این که اقشار مختلف توده های مردم (۹۹ درصدی ها) تبدیل و راهکاری به غیر از عبور و خروج از سرمایه داری واقعا موجود و استقرار یک مدل دیگری برای توسعه ندارند. این مدل جدید که فراز و نشیب های آن هنوز برای بشریت زحمت کش و چالشگران ضد نظام آن طور که باید و شاید روشن و مبرهن نیست چیزی غیر از سوسیالیسم نیست که ساختمان و استقرار آن در سطح جهانی دهه ها و احتمالاً بیش تر از پنجاه سال طول خواهد کشید.

۸ - بدون تردید اولین قدم در استقرار مدل جدید برای ساختمان "جهانی بهتر" همانا مبارزه در راه گسست و رهائی از محور نظام جهانی سرمایه است: نظامی که بعد از گذار از دوره "کهولت" و "بی ربطی" عمر خود (از ۱۸۸۵ به این سو) بالاخره در "بستر موت" افتاده است. با رشد و نمو ملت - دولت های اتوسنتریک (خود مختار و مستقل) در سطوح متفاوت کشوری، منطقه ای و قاره ای که اقشار مختلف توده های مردم به تدریج با حمایت و رهبری چالشگران ضد نظام خواهند توانست که راه ایجاد دگرذیسی را در جوامع خود به نفع پیشبرد عدالت اجتماعی طی کنند. گسست از نظام حاکم اصلاً "اوتارکی" (خود کفائی) نیست بلکه تغییر کامل در جهت رهائی از منطق جاری حاکم است: منطقی که کشورهای به ویژه در بند پیرامونی را وابسته به الزامات نهادهای مسلط نظام (مثل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و...) ساخته است. امروز سیاست های خصوصی سازی، ملی زدائی، ضد مقررات دولتی و... در کشورهای پیرامونی (از ایران و ترکیه در خاورمیانه گرفته تا کلمبیا، مکزیک و... در آمریکای لاتین و...) نه از منطق احتیاجات معیشتی و اجتماعی اقشار مختلف توده های مردم آن کشورها، بلکه از منطق الزامات و خواسته های بازار آزاد نئولیبرالیستی صاحبان ثروت و قدرت (اولیگوپولی ها) سرچشمه می گیرند. اکنون وظیفه چالشگران ضد نظام است که از سیاست ها و ابتکارات خود گردان



و اتوسنتریک (خود مختار) کشورهای سه قاره (جنوب جهانی) به ویژه در آمریکای لاتین، حمایت جدی کنند. در این کشورها ابتکار ایجاد سازمان های منطقه ای و شبه قاره ای مثل "سازمان بولیواری آمریکای لاتین" (آلبا) و نهادهای مالی نیمه قاره ای مثل "بانک جنوب" کمک می کنند که کشورهای عضو به تدریج خود را از یوغ مقررات نهادهای مالی و اقتصادی نظام جهانی حاکم رها سازند.

۹ - یکی دیگر از اقدامات اساسی در کشورهای در بند پیرامونی که باید در پروسه رهائی و گسست مدنظر چالشگران ضد نظام قرار گیرد حل مسئله ارضی دهقانی در سوسیالیسم قرن بیست و یکم است. زیرا نظام جهانی (سرمایه داری واقعا موجود) دیگر قادر به حل آن در خدمت بشریت زحمت کش نیست. حل مسئله ارضی - دهقانی در جهان امروز بیش از هر زمانی در گذشته مرکز اصلی چالش هائی است که بشریت باید در قرن بیست و یکم با آن دست و پنجه نرم کند. زیرا سرمایه داری دقیقاً به خاطر ماهیت اش قادر به حل این امر تاریخی نیست. بررسی اوضاع جهان نشان می دهد که سرمایه داری نه تنها مسئله ارضی - دهقانی را با ارائه راهکاری مناسب و کافی نتوانست حل کند بلکه با تعبیه راه حل های "تهی از انسانیت" جهانی را به وجود آورد که اگر اوضاع به همین منوال به پیش رود ما شاهد رشد جهانی خواهیم گشت که در آن زاغه ها، کوخ ها، گتوها و بخش اعظمی از جمعیت آن را در بر خواهند گرفت. ۱۰ - انباشت از طریق محروم سازی که ویژه سرمایه داری تاریخی است در حول مثلث لندن - آمستردام - پاریس در اوایل قرن نوزدهم نمودار گشت. پروسه محروم سازی برای انباشت سرمایه از طریق کسب سود نه تنها دامن مردمان (بومیان) ساکن قاره های آمریکا، استرالیا و... را گرفت بلکه محرومیت دهقانان خودی (اروپا) را هم با خود آورد. سرمایه داران پیش از این که به محرومیت مردمان قاره های غیر اروپائی از دسترسی به منابع طبیعی خود بپردازند. دهقانان ساکن انگلستان و ایرلند را محروم ساخته و سپس از آن به عنوان مدلی در جهت محروم سازی دهقانان کلیه قاره اروپا استفاده کردند. پروسه محروم سازی بوسیله دهقان زدائی (کندن دهقانان از سرزمین های کوهستانی - روستائی و پرتاب آنان به درون شهرهای بزرگ) که در واقع گره اصلی مدل انباشت است در آن زمان می توانست پی آمدهای طوفانی و

انفجار آمیزی را برای کلیت سرمایه داری داشته باشد. ولی نظام سرمایه با هجوم و تسخیر مستعمرات در قاره آمریکا و سپس در آسیا، آفریقا و اقیانوسیه موفق شد که با تعبیه و تنظیم سیستم های مهاجرتی جلو آن عواقب را مسدود سازد. پروسه های مهاجرت و مستعمره سازی کلان سرمایه داری اروپا را قادر ساخت که با "کشف" و تسخیر قاره آمریکا یک اروپای "جدید" دیگری را بسازد که اهمیتش به ویژه از نظر جمعیت کمتر از اروپای اصلی نبود.

۱۱ - امروز برخلاف آن دوران ۷۵ در صد جمعیت ۷ میلیارد نفری جهان در کشورهای سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین زندگی می کنند و تحقیقا نصف آن ها هنوز دهقان و روستائین هستند. بررسی این شیفت و چرخش بزرگ در ترکیب دموگرافیکی جهان به ما نشان می دهد که این بار نظام جهانی در ارتباط با حل مسئله دهقانی - ارضی به یک "بن بست" بی سابقه تاریخی رسیده است. از یک سو نظام بدون پروسه محروم سازی (دهقان زدائی) نمی تواند به انباشت سرمایه که لازمه اصلی بقای زالو وار خود است، ادامه دهد. از سوی دیگر باکندن دهقانان میلیونی از روستاها و پرتاب آن ها به شهرها (دهقان زدائی) نمی تواند با جذب آن ها به درون کارخانه های صنعتی و یا با روانه ساختن آن ها به "قاره های جدید" (که وجود خارجی ندارند) مسئله دهقانی را به نفع خود حل کند.

۱۲ - به کلامی دیگر اگر مسئله دهقانی قرار باشد که طبق مدل سرمایه داری حل گردد نظام محتاج حداقل "چهار قاره" دیگری مثل آمریکا است که دهقانان آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا را بعد از گذار از پروسه فلاکت بار "دهقان زدائی" به آن قاره ها مهاجرت دهد. امروز اکثر دهقانان کشورهای چین، هندوستان، برزیل و... که روزانه قربانی روند دهقان زدائی می گردند و بعد از کندن از روستاها به شهرها پرتاب می شوند نه کارگر و پرولتریزه می شوند و نه "آمریکاهای" و "استرالیاها" وجود دارند که به آن ها مهاجرت کنند. آن ها در عوض به ساکنین میلیونی گتوها، زاغه ها، کوخ ها و تبدیل می شوند که امروز در شهرهای بزرگ به ویژه کشورهای پیرامونی و نیمه پیرامونی (از شانگهای، مومبای، کراچی، تهران، مانیلا و.... گرفته تا قاهره، لاگوس و ژوهانسبورگ و...) شبانه روز مثل جلبک می رویند. نظام سرمایه دقیقاً به خاطر منطق حاکم بر آن (انباشت از طریق سود) نه تنها در حل مسئله ارضی - دهقانی به بن

بست تاریخی رسیده و به قولی در "بستر موت" افتاده بلکه اگر این "هیولا" به زندگی "زالوار" خود ادامه دهد کلیه کره خاکی را به جهانی پر از زاغه ها، گتوها و کوخ ها تبدیل ساخته و بشریت را به سوی یک "آپارتاید جهانی" که در آن فقط قوانین "تهی از انسانیت" حاکم خواهد بود، سوق خواهد داد. **ن. ناظمی - بهمن ۱۳۹۰**

مآخذ و منابع

- ۱ - امانوئل والرستین، "تاملات و ملاحظات" شماره های ۳۱۵ و ۳۱۶ در سایت comment@binghamton.deu.
- ۲ - اجیت گوز و دیگران "چالش اشتغال جهانی" سازمان جهانی کار، ژنو، ۲۰۰۸.
- ۳ - گیلیانو باتیسفون، "مصاحبه با سمیرامین" در ۷ آوریل ۲۰۱۰ در سایت marxistupdate.blog.spot.com.
- ۴ - چارلز عیسوی، تاریخ اقتصاد ایران، یعقوب آژند، تهران، ۱۳۶۲.
- ۵ - احمد اشرف، "موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران"، تهران، ۱۳۶۲.



به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

سایت آینه روز

www.ayenehrooz.com

سایت خبرنگار کارگری

www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین

www.ranjbaran.org/01 -

ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر

[http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-](http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library)

Rooz-s-Library



در جبهه جهانی کمونیستی و کارگری

برگزیده ای از «آستانه انقلاب سوسیالیستی»:

۱۱.۶ تشویق امپریالیستی اصول گرائی افراطی - مذهبی

به مثابه فاشیسم نوع جدید

استفن انگل، حزب مارکسیست - لنینیست
آلمان ۲۸ ژوئن ۲۰۱۱

دو شکل حاکمیت امپریالیسم

سرمایه داری در مرحله ی امپریالیستی
دوشکل حاکمیت را می شناسد:

۱- دموکراسی بورژوائی، که در آن صاحبان قدرت عمده تا با فریب توده هاکم می رانند، یا با سرکوب و ستم گری؛ و

۲- فاشیسم و دیکتاتوری نظامی، که در آن صاحبان قدرت عمده تا از طریق اعمال ترور علیه توده ها، یا هم چنین فریب آنها فرمان روائی می کنند.

درحالی که دیکتاتوری نظامی اساسا

قدرت مسلح حاکمیت می باشد، فاشیسم پایه ای توده ای برایش فراهم می کند تا عوام فریبی سوسیال - فاشیستی اش را در این راستا به کاراندازد. در کتاب «سرمایه داری انحصاری دولتی در جمهوری فدرال آلمان (ج ف ا)، ویلی دیکهوت (پایه گذار ام ال پ د - مترجم) خصوصیات رژیم فاشیستی هیتلر را در آلمان از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ چنین بیان می کند:

فاشیسم در قدرت - خشونت بارترین بربریت در نظام حاکم است: نابودی آخرین اثرات

بربریت سرمایه داری در ویترنهایش عرضه می شود!

مطرح نمودند و درگام بعدی بالا بردن سن بازنشسته گی از ۶۵ به ۶۷ سال را پیش کشیدند و اینک هدفشان را رساندن این سن به ۷۵ سال اعلام می نمایند!

دو سناریو را در این رابطه می توان در نظر گرفت. اول این که بعد از اعتراضات شدید به کسرکردن از شندرغاز حقوق بازنشسته گی و بالا بردن سن بازنشسته گی به ۶۷ سال، به مصداق "به مرگ بگیریم تا به تب راضی شوند" قصدشان این است که با پیش کشیدن ۷۵ ساله گی به عنوان سال بازنشسته

از پیش رفته ترین کشورهای سرمایه داری احتمالا با این انگیزه است که انجام چنین کاری برای کشورهای دیگر امپریالیستی نیز قابل توجیه گردد!

درسالهای اخیر و به ویژه پس از بروز بحران مالی - اقتصادی در پائیز سال ۲۰۰۸، مراکز فکری سرمایه داری در اندیشه ی پیدا کردن حلقه های ضعیف در نظام پرداختی دولتها و بیمه ها، بازنشسته گان را نشانه گرفتند و در ابتدا از جمله کم کردن میزان پرداخت ماهانه ی بازنشسته گی ها را

در این هفته، فردریک راینفلد نخست وزیر سوئد به صورتی حق به جانب در کانالهای تلویزیون سوئد ظاهر شد تا فیلی هواکرده و پیشنهاد بالا بردن سن بازنشسته گی از ۶۵ سال به ۷۵ سال را، به بهانه ی این که مردمان کشورهای شمالی از انگلستان تا اسکانیدیناوی و کشورهای بالتیک با برخورداری از سلامت می توانند بیشتر کار کنند، مطرح نمود. در همین راستا اجلاسی نیز از سران این کشورها در استکهلم را در ۹ فوریه تدارک دید. طرح چنین بحثی در یکی

نکاتی پیرامون پروسه های انباشت و محروم سازی و پی آمدهای آنها در تاریخ نظام جهانی سرمایه

عمل و قدرت در دست صاحبان ثروت است. علت اصلی این امر این است که جنبش ها و سازمان ها و احزاب سیاسی چالشگر ضد نظام شدیدا پراکنده و لاجرم ضعیف هستند: آنها درست است که از خود در مقابل تهاجمات سرمایه داری دفاع و محافظت می کنند، اما به خاطر انشقاق و پراکندگی مزمن قادر نیستند که آکسیون های توده ای وسیع و استراتژی های موثری را تعبیه نموده و

بر ملاتر و رسانه ای تر گشته است. با این که در شرایط متلاطم فعلی - برآمدن امواج خروشان بیداری و رهائی در کشورهای سه قاره، خیزش ها و شورش های متنوع "فتح و تسخیر وال استریت" در کشورهای مسلط مرکز و... - عمر نظام سرمایه و در راس آن آمریکا به دوره کهولت و فرتوتی خود رسیده و به قول امانوئل والرستین حتی در "بستر موت" افتاده، ولی هنوز هم ابتکار

۱ - بحران مالی کنونی محصول عروج بیداری ها و مبارزات اجتماعی نیست بلکه از عوارض اجتناب ناپذیر تضادهای درون مدل های انباشت سرمایه در نظام جهانی سرمایه است. به عبارت دیگر بحران مالی منبعت از بحران ساختاری است که اکنون نزدیک به چهار دهه است که گریبان نظام را گرفته و در سال های اخیر (از پائیز ۲۰۰۸ به این سو) هوبت و مضامین آن

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar.ranjbaran@yahoo.com

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran.info@yahoo.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org